

لُجَّا

سال بیست و دو هم

شماره نهم

آذرماه ۱۳۶۸

رمضان و شوال ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۵

فهرست مندرجات

صفحه :

- | | |
|-----|---|
| ۴۸۷ | رشیدالدین فضل‌الله‌حمدانی : دکتر مجید رهنما وزیر علوم و آموزش عالی |
| ۴۹۷ | : فرخی یزدی ماه مبارک |
| ۴۹۸ | : فریدون تولای درد عشق |
| ۴۹۹ | مؤلف مقامات حمیدی : پوهاند عبدالحی حبیبی - استاد دانشگاه کابل -
رئیس انجمن تاریخ افغانستان |
| ۵۰۳ | رمضان : مجید اوحدی |
| ۵۰۴ | فصلی از تاریخ ایران : حسین نواب وزیر اسبق امور خارجه |
| ۵۰۸ | یادبود خواجہ رشیدالدین : دکتر باستانی پاریزی |
| ۵۱۴ | خاطره‌ها : عبدالحسین وجданی |
| ۵۱۶ | یادی از پرتو بیضاً : ریاضی یزدی |
| ۵۱۷ | مدرسه دارالفنون : اقبال یغمائی |
| ۵۲۱ | غزل : کمال اجتماعی جندقی |
| ۵۲۲ | مثلثات شیخ سعدی : استاد واجد شیرازی |
| ۵۲۹ | نظری بجام جم : محمدعلی حکیم استاد دانشکده الهیات |
| ۵۳۱ | راه پیشینیان : پیمان یغمائی |
| ۵۳۲ | دستوری در نویسنده‌گی : جمال‌زاده |
| ۵۳۷ | یادی ازسری : عبدالحسین فرزین بیرون |
| ۵۴۰ | وفیات معاصران - کتاب خوانان |

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.

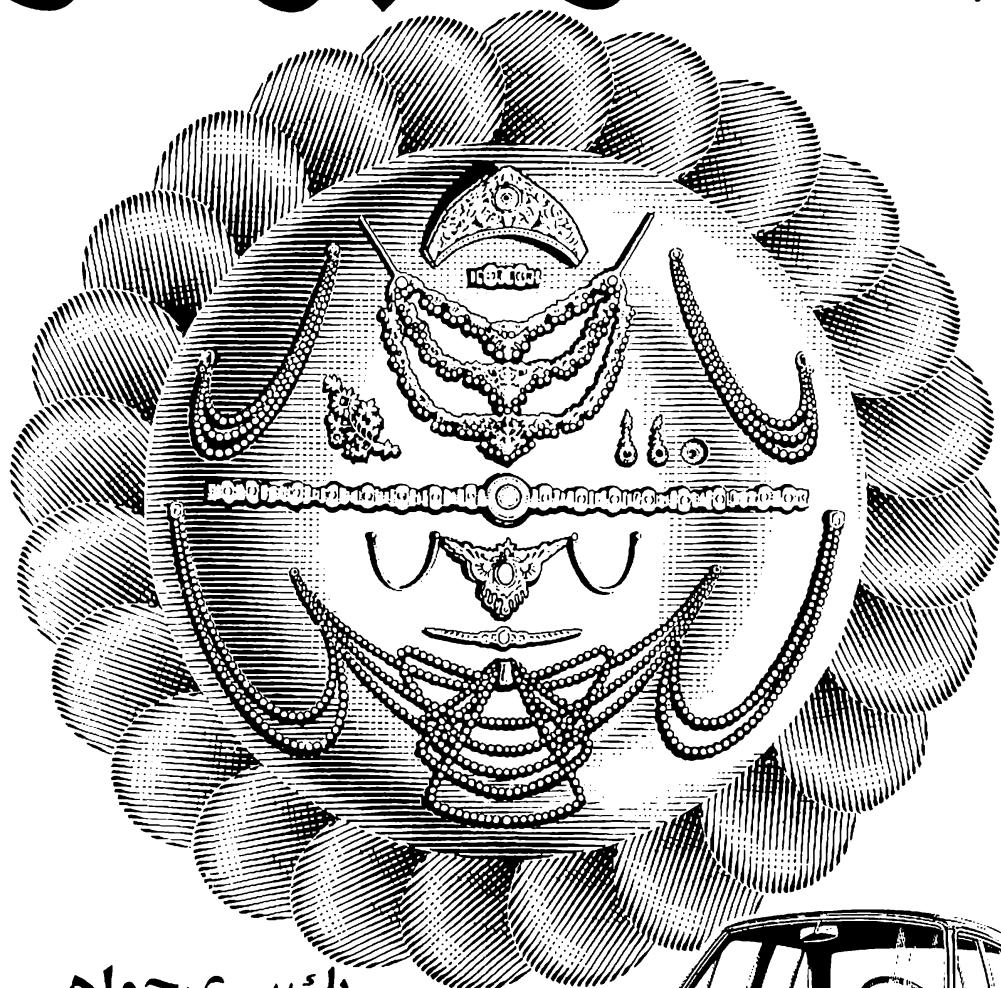




هدیه بزرگ روز مادر

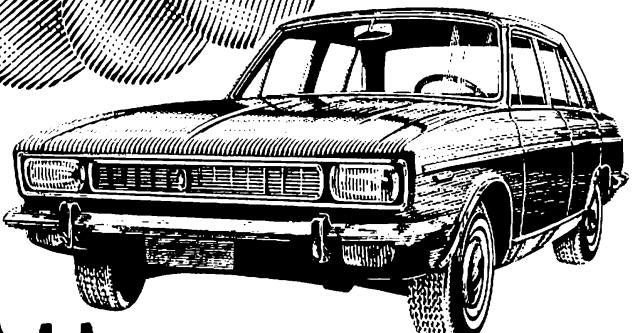
برای قهرمان شانس بليطهای اعانه ملي

يک سری جواهر



يک سری جواهر

شامل: نیمتاج، سینه‌ریز، دستبند، گوشواره، انگشتری، گردنبند،
کل سینه مزین به صدھا قلعه زمرد، بر لیان، الماس، یاقوت،
پیر و زه و هفده رشته مروارید و کمر بند طلا



و یک دستگاه پیکان

۳۰۰ هزار تومان

جایزه ممتاز :

بنگاه اعانه ملي بدینوسیبه از آقای باقر علیفریان مدیر جواهری پارتیه - خیابان تخت جمشید مقابل شارع آمریکا - که در انتخاب بهترین نوع جواهر با این بنگاه همکاری کرده است تشکر میکند.

لـحـاـ

شماره مسلسل ۴۵۵

شماره نهم

آذر ماه ۱۳۴۸

سال بیست و دوم

مجید رهنما وزیر علوم و آموزش عالی *

رشید الدین فضل الله همدانی

صمیمانه از دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشگاه تبریز ، و پخصوص دوست عزیزم آقای ایرج افشار سپاسگزارم که با برگزاری این مجلس علمی و تحقیقی و بادعوتی که از اینجانب فرمودند بطور غیرمستقیم باعث شدند که یک عضو دولت لااقل برای چند صباحی باعترفت واقعی سروکار پیدا کند و به گنجینه های گرانبهائی که سراغ آنرا قبلا نداشت دسترسی یابد .

هنگامی که بنده راماًمور فرمودید تا از لحاظ تشریفات این مجلس را افتتاح کنم باید با کمال فروتنی عرض کنم که نام خواجه رشید الدین را تنها بعنوان پزشک و مورخی در شمار دانشمندان دیگر این سر زمین شنیده بودم ولی مسلمان اورا بنحوی که امروز با او آشنا شده ام نمی شناختم . نشریه بسیار نفیسی را هم که کتابخانه مرکزی دانشگاه بدین مناسبت چاپ کرده بیشتر از آنجهت خواندم که بتوانم لااقل از مذاکرات شما چیزی سر در بیاورم بی آنکه به بی سوادی بنده در این زمینه پی برده باشید . اما از همان صفحات اول آثار و شخصیت این مرد آنچنان مرا شیفتگ خود کرد که در این چند هفته سعی کردم هر چه را که درباره او بدست می آورم بخوانم ، و هر چه در این اکتشافات شخصی پیش تر میر فتم نزد خود فکر می کردم با همه خاکه ای باور موجودات بی خاصیتی که شب و روز با آنها روبرو هستیم و ناملا یمایی که همیشه زندگی این ملک را تشکیل داده چه گنجینه های فراوان و ناشناخته ای در زمان و مکان آن قرار دارد

* متن سخنرانی جناب وزیر علوم و آموزش عالی در نخستین جلسه .

که متأسفانه فرصت دست یافتن و گاه حتی حوصله استفاده از آنها را ازدست داده‌ایم. یکجا بیخودی سخن از میراثهای نامعلوم و توحالی میبریم که یافاقد محتوی اصیل بوده و یا اساساً چیزی بر افتخارات واقعی مانمی‌افزاید و جای دیگر گنجینه‌های عزیز و نایابی را که همیشه در مردم و در خاک این سرزمین خوب بوده و هستند میکنیم و با بی‌اعتنایی خود آنها را در حقیقت از بین میبریم.

باری این مقدمه طولانی رایشتر از آنجهت آوردم که همین مختصر مطالعه در آثار و کارهای خواجه رشیدالدین از طرفی مرashمنده ساخت که چرا زودتر به وجود چنین شخصیت کیمایی پی نبرده بودم و از طرف دیگر مرأ براستی سپاسگزار بانیان این مجلس علمی کرد که از اینراه مرآبا یکی دیگر از گوهرهای بی‌شماری که موجودیت و شخصیت ما را بوجود آورده‌اند از نزدیک آشنا ساختند.

کتابچه مختصر و مفیدی که آقای ایرج افشار برای شرکت کنندگان این مجلس علمی آماده کرده‌اند و حاوی مقالات بسیار ارزنده و سودمندی از استادمینوی - مرحوم عباس اقبال - استاد منتصوی و دانشمندان دیگر است که مجموع آنها جهات اصلی آثار و شخصیت همه جانبه خواجه رشیدالدین را دربرابر ماقرار میدهد.

این مقالات و آنچه که از آثار او بدست آمده رشیدالدین فضل الله را بعنوان وزیری لایق و دور اندیش ، طبیبی حاذق و مترقی ، محقق و مؤلفی پرکار و دانشمند ، مورخی بی‌نظیر و مدیری فوق العاده مدیر معرفی میکنند و اطمینان دارم که در این مجلس علمی درباره هر یک از جنبه‌های کار و زندگی این شخصیت بزرگ سخن بسیار خواهد شد .

اما آنچه که بیش از همه اینها شخص مرآ مفتوح این دانشمند کرده بینش علمی و طرز فکر و عمل اوست که گوئی او را لائق هفت‌سال از زمان خودش جلوتر قرار میداده است . از اینرو خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی از جمله شخصیت‌هاییست که جنبه باصطلاح معاصر و امروزی زندگی و اندیشه‌های او میتواند براستی الهام بخش کارهای زمان ما باشد . آنچه که این مرد، بویژه در زمان وزارت طولانیش انجام داد، و دیدجامع و برداشت دوران دیشانه‌ای که از مسائل علمی و فرهنگی داشت همه حاکی از قدرت فکری و اصالت عمل یک مرد بزرگ تاریخ بود . واگر لحظه‌ای پیش خود و قنامه ربع رشیدی و پاره‌ای از دستورات و نامه‌هایی را که او درباره امور آموزشی و علمی نوشته است بامنشور انقلاب آموزشی را همس مقایسه کنیم جنبه‌های مترقی آن کار او طوری است که حتی ممکن نیست تصور کنیم که ششصد و پنجاه سال تاریخ بین این سندها قرار گرفته است . با توجه به این نکات است که سعی خواهم کرد یادی از این رادر مردم علم ایران کنم و پاره‌ای از ملاحظات خود را در این زمینه به اختصار بعرض خانمها و آقایان برسانم و این کار را با بازدیدی کوتاه از ربع رشیدی شروع میکنم :

ربع رشیدی که سمت شرق و در تپه‌های عینعلی قبریز است و متأسفانه چیزی جز چند دیوار بلند و شکاف خورده و خرابهای فرو ریخته از آن باقی نمانده است چه بود ؟

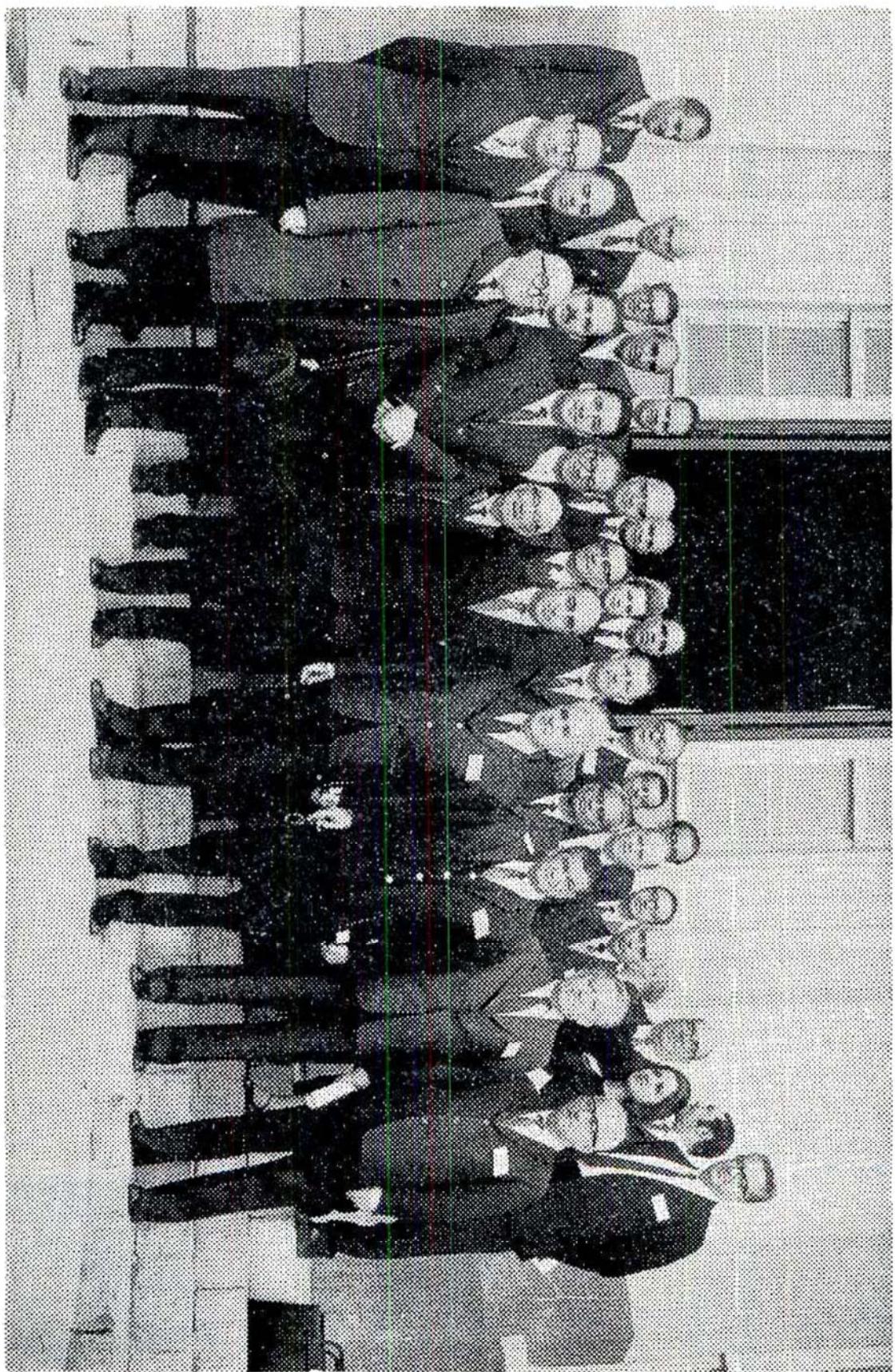
همانطور که آقای محمود عرفان در مقاله ارزنده خود راجع به وقนามه ربع رشیدی مینویسد این شهر دانش و پژوهش که از هرجهت در نوع خود بی‌نظیر بوده بزرگترین بنیاد



خلیل علی خان
وزیر امور ارتباطات و پست
وزیر علوم
دکتر خانلری
دکتر نصر
رئیس دانشگاه

از راست به چپ : بدین الزمان فروزانفر - دکتر خانلری - دکتر نصر - رئیس دانشگاه - وزیر علوم - شنا، و سه تن دیگر.

عده‌ای از دانشمندان در مجلس علمی و تحقیقی رشید الدین فضل الله



خبری بوده که تاریخ ایران چه در زمان قبل از اسلام و چه بعد از اسلام بنای خیری را به این شکوه وعظمت نشان نمیدهد.

خواجہ رشید الدین که در همدان و بصره و جاهای دیگر موقوفاتی بخاطر ترویج علم و معرفت بوجود آورده بود با غات وسیعی را در مشرق شهر تبریز می‌خرد و ربع را در آنجا می‌سازد. محلات و کوچه‌هایی در داخل آن و قریه‌هایی در خارج آن احداث می‌کند و هر محله و کوچه و قریه‌ای را مناسبت کسایی که در آنجا سکونت داشتند نام گذاری می‌کند.

مثال قریه‌هایی را که غلامان رومی و گرجی در آنجا بودند قریه رومیان و قریه گرجیان، جائی که اطباء و جراحان و محصلین طب مقام داشته‌اند « محله معالجان » و کوچه‌ای که علما در آنجا مقیم بوده‌اند کوچه « علما » می‌نامیده‌اند. رفته رفته در این شهر همه چیز با توجه به فعالیت‌های علمی و آموزشی که می‌باشد در آنجا انجام گیرد و با در نظر گرفتن هر آنچه که برای ایجاد یک محیط زنده و بارور علمی و تحقیقی بود، گسترش می‌یابد.

در بیت الحفاظی که گنبدی بر آن قرار داشته حافظین قرآن که همه طبق موازین و اصول دقیقی انتخاب می‌شده و علاوه بر مشخصات علمی دیگر می‌باشد حتماً از میان مردمان خوش آواز باشند هر روز به تلاوت قرآن اشتغال داشتند.

در قسمت معروف به روضه که حوض آبی در میان صحن آن قرار داشته دو مسجد یکی تا بستانی و دیگری نمی‌دانند ساخته می‌شود که در هر دو هم نماز می‌خوانند و دوهم در سهای علوم را می‌گفتند. از وقفنامه ربع رشیدی و نامه‌های خواجه به پسرش سعد الدین، حاکم شام، چنین برمی‌آید که در این شهر علمی و دانشگاهی در شمار تأسیسات فراوان و متنوعی که وجود داشت خانقه مخصوصی برای پذیرایی درویشان و مستحقان - دارالضیافه‌ای برای مجاوران و مسافران با مطبخ و بیت‌الخلو و باصطلاح حوابج خانه و توابع آن دارالشفا و شرابخانه و سرای طبیب - کتابخانه‌ای بسیار بزرگ که می‌گویند از مهمترین و بهترین کتابخانه‌های زمان خود بود و بیش از ۶۰ هزار جلد کتاب نفیس در آن بود بیست و چهار کاروانسرای رفیع و هزار و پانصد دکان و سی هزار خانه و حمامها و بستین بسیار و کارخانه‌های شعر بافی و کاغذ سازی و یک دارالضرب و یک رنگخانه یا صباغخانه دیده می‌شد.

این بود شرح مختصری از موقعیت جغرافیائی و تأسیسات ربع رشیدی. بطوریکه ملاحظه می‌فرمایند این شهر عظیم علم و دانش شاید نه تنها در آن زمان در نوع خود بی‌نظیر بود بلکه پس از آن نیز شبیه آنرا در جای دیگر نمی‌توان سراغ گرفت (اگر اشتباه نکنم تازه پس از جنگ دوم جهانی بود که شورویها نیز فکری مشابه را با ایجاد شهر « اکادمگورد » دنبال کردند تا بتوانند گروهی از دانشمندان و محققان بر جسته خود را در یک واحد بزرگ شهری جمع آوری کرده محیط فکری و وسائل کار لازم را در یک جا برای آنها فراهم کنند). اما آنچه که بیش از خود شهر جالب توجه می‌باشد تشکیلات و اداره امور این واحد بزرگ علمی است که براستی از هر جهت حیرت آور است چون گوئی بر اساس آخرین روش‌های امروزی و مفاهیم و اصول دانشگاهی زمان ما استوار بوده است. بی‌پروا باید اعتراف کنم که یک مطالعه سطحی کار وزندگی طلاب در ربع رشیدی جداً حس مبارکات و غروری در من ایجاد

کرد که چگونه اجداد ما قرنها قبل از آنکه مفاهیم و کلمات خارجی از قبیل Full time یا Sandwich Courses یا Academic exchange یا Library Sciences Department یا کنفرانس و سمینار وغیره در قاموس دانشگاهی ما وارد شود اصول مشابهی را عیناً بخاطر پیشرفت امور علمی و آموزشی رعایت میکردن و ضمن اختصاص اعتبارات و وسائل کلان برای پیشبرد دانش و پژوهش در عین حال نهایت توجه را هم به آنچه که ما امروز اقتصاد دانشگاهی می نامیم مبذول میداشتند. شاید بی جا نباشد که برای اثبات این ادعای در عنوان « قوت قلب دادن به آنها که بکفته مسیو ژورдан مولیر « نش میگفتند و نامش را نمیدانستند » نمونههایی را در این زمینه ذکر کنم .

در دارالشفای ربع رشیدی طبق وقنامه ، اطبائی که بخدمت دارالشفاء مأمور میشدند می باستی هر کدام نوبه و کشیک داشته باشند تا اینکه شب‌نیروز همیشه یکنفر طبیب یا شاگرد و داروساز درسر کار حاضر بوده باشد، و هر طبیبی باید دونفر متعلم را درس طب و دوازاسی آموزد. بعلاوه رشید الدین به فرزند خود سعد الدین مینویسد : « پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند گفتم هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردم تا به این فن شریف مشغول گردند و کحالان و جراحان و مجبران که در دارالشفای ماست بقرب باغ رشید آباد که آنرا محله معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرف که از ممالک آورده بودیم هر یک را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم »

مسکن اطباء و متعلمين درسراها و حجره‌های مخصوص مقرر بوده است . دوره تحصیل هر یک از محصلین طب پنج سال بوده و پس از پنج سال اگر استاد اورا « معلوم شود که لایق آن شده‌اند که در علاج بیماران شروع کنند و در آن‌ماهر گشته باشند بموجبی که عادتست اجازت ایشان بنویسد تا ایشان در علاج شروع کنند و باید که طبیب مذکور تمامت کسانی که در ربع رشیدی مجاور یا مسافر یا عمله آنها باشند و رنجور شوند علاج کند و مناسب مزاج دارو و مزوره دهد و به علاج دیگری مشغول نشود چه اورا جهت علاج مجاوران و مسافران در بیان معرفی کرد « . (مفهوم تمام وقت) روزهای دوشنبه و پنجشنبه مقرر بوده که به همسایگان ربع رشیدی و اولاد واقف و غلامانی که واقف آنانرا آزاد ساخته و باغبانان و بربزیگران موقوفات ربع رشیدی دوای مفت دهنند. اگر مسافری رنجور میگردیده باید هر کجا که متولی مصلحت میداند اورا بخواباند و طبیب به علاج او پردازد تا شفا یابد و پس از شفا یافتن سفر کند . (Social Security)

همانطور که در حال حاضر سعی میشود از وجود دانشگاهان بر جسته و آنها ای که تحصیلات خود را در بهترین مؤسسات علمی خارج کرده‌اند استفاده شود و آنها را استخدام کنند و نام این کارساده را امروز جلب مغزهای متفلکر یا Brain – gain مینامند ، خواجه رشید الدین دائمآ طبق برنامه دقیق و منظمی مراقب بوده است که از یکسو مغزهای بر جسته را در ربع رشیدی جمع آوری کند و از سوی دیگر از وجود آنها نهایت استفاده را برای تربیت کادرهای ملی بعمل آورد . تنها در کوچه علماء ۴۰۰ روحانی و مفتی و متشرع با مستمریها و مزایای

کافی منزل داشتند و در کوی طلاب که مجاور کوچه فوق بود هزار تن طالب علم شایق علوم که از کشورهای مختلف مسلمان گرد آمده بودند هزینه‌ی تحصیلی طبق شایستگی و استعداد خود دریافت می‌گردند (Scholar Ship).

در زمینه تعلیمات حرفه‌ای هم کار رشید الدین جالب توجه است زیرا در مورد دویست و بیست نفر غلام و دویست و بیست نفر کنیز که زوجات غلامان بودند و به کار آباد نگاه داشتن باغات و مزارع و خدمت بطور گلی می‌پرداختند و فرزندان شان را هر یکی بصنعتی و حرفی که ملایم و موافق حال او باشد از خطاطی و قولی و نقاشی وزرگری و باعثانی و کهربایز کنی و دهقنت و معماری و سایر حرف می‌گماشت. بعلاوه از نامه‌های بیشمار او به نقاط گوناگون جهان چنین برمی‌آید که همواره مترصد بوده است که دارالشفای ربع رشیدی دارای مجموعه‌ی کاملی از آخرین داروها و روغنها و گیاهان پزشکی موردنیاز باشد و در حقیقت موزه‌ی غنی و مجهزی در اختیار داشته باشد.

پتروشفسکی در کتاب خود این جمله را نقل می‌کند:

از همه ممالک انواع درختان میوه دار و ریاحین و حبوبات که در تبریز نبود و هر گز در آنجا کس ندیده نهال و شاخ آن پیوند کردن و بذور آن بیاوردن و بریت آن مشغول شدند.... و تمامت ولایات بعید از ممالک هند و ختای و غیره ایلچیان فرستاده تا تخم چیزهایی که مخصوص به آن ولایات است بیاورند در این نامه‌ها مقدار هر روغن (که ازیک تا سیصد من بتفاوت ذکر شده است) و محل تهیه و مدارک آن بطور دقیق معین می‌شده است. در نامه‌ای بعنوان «خواجہ علاء الدین هندو» و بر اساس کزارش پزشک مسئول و متصدی بیمارستان محمد ابن النیای که در نامه ازاو بعنوان «جالینوس دوران» اسم برده شده ازانواع و اقسام روغن‌های معطر و داروهایی از قبل افستین یا خارا گوش و کندر رومی و باونه و روغن کرچک و روغن عقرب نام برده شده و با توجه به اینکه این روغن‌ها را باید از ممالک مختلف بیاورند فرمان داده است که بمنظور جلوگیری از بروز تأخیر برای هر یک از شش مکان مورد بحث پیکی جداگانه تشکیل شود.

از لحاظ کمک به دانشمندان و پیشرفت علم علاوه بر اینکه آخرین اطلاعات و کتب و وسائل مورد نیاز را در اختیار دانشمندان در داخل قرار میداده در نامه‌ای بعنوان پسرش امیر علی حاکم بغداد به او دستور میدهد که به دانشمندان سراسر امپراتوری ایران از جیحون گرفته تا جمنا و از جانب مغرب تا حدود آسیای صغیر و مرز مصر مستمری و تحف بدهد و تحف مزبور در هر مورد مرکب بوده است از مبلغی پول یک قبای پوستی یا محمل و یک مرکب. در یک نامه دیگر دستوراتی به یکی از مأموران خود در آسیای صغیر داده که به دانشمندان مغرب یاسر زمین‌های عربی اسلامی پاداش و جوائز بدهند و از دانشمندانی که در آن نام برده شش تن ساکن قرطبه و دیگر قسمتهای اندلس و چهار تن ساکن تونس و طرابلس و قیروان بوده است. و با توجه به مسافت‌هایی که وجود داشته است میتوان دید که رشید الدین تا چه

اندازه در کار خود بینش و برداشتی جهانی داشت و بر استی میخواسته است که ایران را مرکز دنیائی پیشرفت ترین علوم وقت قرار دهد. یک نمونه دیگر که ادوارد براؤن در کتاب طب اسلامی ذکر میکند و در این زمینه بسیار جالب توجه است مربوط به تجدید ساختمان بیمارستانی در شیراز است که بخاطر احیای آن رسید الدین، پزشک مشهوری بنام محمود بن الیاس را با حقوق سالانه بسیار بالا و هدایای ذیقیمت استخدام میکند و تصدی بیمارستان و موقوفات را همه به او می‌سپارد.

اصولا تمام مخارج دانشگاهی و علمی ربیع رشیدی بر اساس موقوفات بوده و این درست مفهوم بیشتر دانشگاههای امروز امریکائی است که باموقوفات اداره میشوند و زندگی میکنند حقیقته جای تأسف است که در کشور ما اینک این مسئله فراموش شده یعنی یک مستمری دائم از طریق موقوفات برای دانشگاههای موجود ندارد که بتوانیم دانشگاهها و موسسات آموزشی را برهمنان اساس اداره کنیم.

مقررات استخدامی و طرز کار و برنامه های آموزشی و علمی همه با آنچنان دقت و توجهی تهیه میشده که بر استی ارزش دارد تا آنجا که ممکن است مطالعات و تجسسات دقیق- تری در این زمینه بعمل آید. دریکی از نامه ها که قبل از بدان اشاره شد خواجه مینویسد که چگونه درمورد علماء هم در میاومات و ادرارات مجری داشتیم و جامه سالانه و صابون به او حلوا بها مقرر کردیم. و هزار طالب علم فحل در محله ای که آنرا محله طلب خوانند نشاندیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهة علماء مقرر کرده بودیم بجهة ایشان معین گردانیدیم و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام به امید تربیت آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم - و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطینیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشفول گردد و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روز از این طلب که در ربیع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متعدد باشند.

* * *

گفتنی ها جداً زیاد است ولی چون میدانم که جای خود را باید به اهل فن و تخصص بدهم دیگر نمیخواهم هر چه را که از این رادر دانشمند میدانم در این محفل علمی پس بدhem و هنوز چیزی جز ارشکیلات ربیع رشیدی نگفتم حال آنکه این مدینه علم تنها جزئی از قدر و منزلت رسید الدین است. به گفته استاد مینوی «قدرت مقام واقعی او بیشتر بواسطه تأثیفات متعدد او بالخصوص کتاب جامع التواریخ اوست که بی تردید یکی از اعاظم کتب تاریخی بزبان فارسی است.» مرحوم عباس اقبال این اثر را بزرگترین شاهکار تاریخ و آثار ادبی ایران و مهمترین تأثیف تاریخی جهان میداند. [۷۳۷-۷۲۸ ه. ق] بعلاوه مکاتبات او. هم آنها که جنبه رسمی وهم آنها که جنبه خصوصی دارد - اطلاعات دقیقی درباره کارهای عظیم آییاری - کشت بناهات شیوه های بهره کشی از روستاییان - قواعد وصول مالیات بمامیدهند. پتروشفسکی عقیده دارد که این اطلاعات مهمترین اطلاعات درباره یک واحد کامل اقتصاد فتوvalی است.

باید این نکته را نیز تذکر داد که تهیه این اثر مهم و کتاب الاحیاء و آثار که دائرة المعارف کامل علوم طبیعی است خود معرف طرز کار علمی این دانشمند است چه این کتاب بزرگ راعیناً بشیوه مؤلفین دائرة المعارف های امروزی طرح ریزی کرده و بدستیاری فضلا و خبرگان هر طایفه و ملتی که در سلطانیه و تبریز مقیم بودند از علمای چینی و تبتی و اوینوری و فرنگی و یهودی وغیره بکار تهیه آن مشغول شده و آنرا در سال ۷۱ به انجام رسانده است.

متأسفانه با آنکه یکی از وظایف تأسیسات علمی ربیع رشیدی این بود که هرساله دوره کامل از مصنفات او را که همه آنها بهر دوزبان فارسی و عربی نوشته میشد استنساخ و مقابله و تصحیح کرده آنرا یکی از بلاد بزرگ عالم به هدیه بفرستند - پس از قتل خواجه رشید الدین و بنارت رفقن کتابخانه، بسیاری از کتب بفتواهی معاندین و مخالفین خواجه سوخته شد و بسیاری دیگر ازین رفت.

از لحاظ انسانی با آنکه مخالفان رشید الدین فضل الله سعی کرده اند که بعنوانین گوناگون شخصیت و آثار او را تخطیه کنند و شاید همین اتهامات بود که در زمان او منجر به قتل او گردید چنین بنظر میرسد که هیچ یک از آنها توانسته است بر چهره تابناک دانشمند لکه پایداری بر جا بگذارد. ادوارد براون به این نکته اشاره میکند که رشید الدین در منتهای قدرت خود باز افتخار میکرد به اینکه اورا «رشید طبیب» بخوانند و از عنوانین دهان پر کن و گزاف آن دوره لفاظی و عبارت پردازی بیزاری میجست.

البته این نظر پتروفسکی مورخ شوروی نیز بسیار جالب توجه است که میگوید: به رشید الدین نمیتوان گمان مردم دوستی برد . او هواخواه همان سیاستی است که ما بطور مشروط «جريان دوم» نامیده ایم و او متفکر دوراندیش و خردمند و طرفدار دولتی نیرومند و قژوالی و سیاست مرکزیت است... و در نامه ای به فرزندش - شهاب الدین مینویسد : چون احوال رعیت خراب شود ملوك را هیچ کامی بحصول نه پیوندد و چون در عاقبت امور نظر کنی اصل مملکت دارای عدلست چنانچه در این دایره مثال آن نموده ام پادشاهی حاصل نشود الا بشکر ولشکر بمال توان جمع کرد و مال از رعیت حاصل گردد و رعیت را بعد نگاه توان داشت .

* * *

دو یهر فته شکی نیست که رشید الدین فضل الله همدانی از افتخارات علم و فرهنگ ایران و نیز از ستارگان در خشان پزشکی ما بود و جای آن دارد که روشندهان و مردم ایران هر چه بیشتر با اندیشه ها و آثار او و نیز دید و بینش علمی و فرهنگی او که نمونه هائی از آن را مثال آوردم آشناei بیشتر حاصل کنند . بویژه به دانشکده های پزشکی توصیه میکنم که در صورت امکان از راه تشکیل دروس جداگانه و کنفرانسها و مجالسی از این قبیل داشجیویان مارا به تأثیرات و کارهای او و بطور کلی با آنار پزشکان بزرگ ایرانی که پایه گذار طب اسلامی بودند آشناسازند. جداً جای تاسف است که داشجیویان پزشکی ماگاه حتی اسمانی این قبیل پزشکان یا آثار آنها را نمیدانند حال آنکه روزی ربیع رشیدی و قبل از آن دانشگاه جندی شاپور

بزرگترین مراجع پزشکی دنیا بودند . اخیراً مقاله‌ای تحت عنوان :
Histoire des Bimaristans (Hopitaux) à l'époque Islamique
 PAR DR. AHMED ISSA BEY.

از دکترا حمید عیسی بیک دیدم که در حقیقت از مجموعه سخنرانی‌های پزشکی است که در دسامبر سال ۱۹۲۵ در قاهره خوانده شده است .

در آن مقاله نویسنده از جندی شاپور بعنوان بزرگترین بیمارستان سه قرن قبل از اسلام یاد کرده است و شرح میدهد که چگونه اطبای جندی شاپور شهرت جهانی بدست آوردند و روشهای دیگران را جمع آوری کرده – براساس علمی قراردادند – مثلًا حارت طبیب پیغمبر فارغ التحصیل جندی شاپور بود – همینطور طبیبی که حضرت علیع را معالجه میکرد از فارغ التحصیلان آن دانشگاه بشمار میرفت .

* * *

بدنیست در این تالار که نام نامی یکی از بزرگترین پزشکان ایرانی را برخود دارد یادآور شوم که نویسنده و پزشک مشهور عرب جا حظ در «كتاب البخلاء» خود داستان پزشک عرب دیگری را بنام اسد بن جانی یادآور میشود که حتی در سال شیوع مرض طاعون با آنکه شهرت وممارست و زیرکی وی بسیار بود تنها معدودی بوی مراجعه میکردند و چون مردی از آشنا یان از وی علت این امر را پرسید علل متعددی را ذکر کرد که آخرین آن این بود «نام من اسد است و حال آنکه اگر صلیبا یا مرا عیل یا یوحنا یا پیرا میبود بهتر بود . . . و زبان من عربی است در صورتیکه بهتر میبود که به زبان مردم جندی شاپور سخن می‌گفتم» .

* * *

از صمیم قلب امیدوارم که تشکیل مجالس علمی از این قبیل و همچنین توجه بیشتری که در آینده به شناساندن افتخارات علمی مادردانشگاهها خواهد شد دانشجویان امروز و دانشمندان فردای ما را بآن دارد که در حل مسائل خاص دانش ایرانی حتی المقدور از کارهای اندیشه‌های اصیل بزرگان این سرزمین الهام بگیرند، و ایمان راسخ دارم که در آن صورت خود با اطمینان خاطر بیشتر برتری بسیاری از راه حل‌های ایرانی را به نسخه‌های فریبند غرب که اصولاً برای همانجا ساخته شده است خواهند پذیرفت .



فرخی یزدی *

ماه مبارک



از پس دیوانگی تا آستین بالا زدیم
همچو مجنون خیمه رادر دامن صحراء زدیم
زندگانی بهر ما چون غیر درد سر نداشت

بر حیات خود به دست مرگ پشت پا زدیم
قا به مرگان تو دل بستیم در میدان عشق
خویش را بریک سپاهی با تن تنها زدیم
بی نیازی بین که با این مفلسی از فرق
طعنه بر جاه جم و دارائی دارا زدیم
کیست این ماه مبارک، کانچه را هاداشتیم
در قمار عشق او شب تاسحر یکجا زدیم *
گر خطرها داشت دریای سیاست «فرخی»
حالیاً ما با تو کل دل بر این دریا زدیم

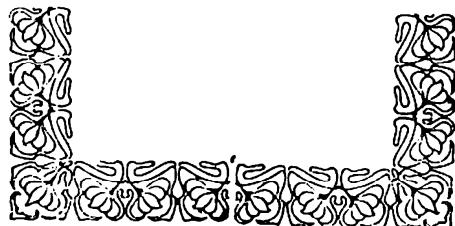
* بیاد نویسنده‌گان و همکاران روزنامه طوفان در ۴۴ سال پیش : محمد فرخی یزدی - سیدحسن علوی - سید فخر الدین شادمان - عبدالحسین هژیر رحمة الله عليهم اجمعین .
** این غزل در ماه رمضان ۱۳۴۴ هجری قمری گفته شده ، و باید متوجه بود که در آن سالها ماه رمضان ماه قمار بود.

فریدون توللى

تقدیم بدوست سخنداں و سخنستجم ایرج افشار

درد عشق

رشکمندان را ، نگه جز تیر زهر آلود نیست
آتشی باشد درین دوزخ ، که هیچش دود نیست
شعله بازیها کند با جان پاکت ، نیش رشك
هرچه زود ازپیش این کژدم گریزی ، زود نیست
خشت اگر فارغ دلان را زیر سر افتند ، خوشست
خواب خوش ، در کاخ سحر آمیز سیم اندوذ نیست
ایکه عریانت بدین بازار هستی خوانده اند
اندر آن سوداکه کالائی نباشد ، سود نیست
عنکبوت آسا ، چه بندي تار چندین آرزو ؟!
تا بکوشش بر نخیزی ، بر پرندت ، پود نیست
از هزاران جلوه ، باشد مرگ ما هم جلوه ای
ورنه ، از خورشید هستی ، پرتوى نابود نیست
شادمانی ، کودکان را باد و ما را ، درد عشق
کاین بلا را ، لانه جز در جان غم فرسود نیست
ذندگانی را ، فریدون ، سهل اگر گیری خوشست
ورنه ، جز بازو زدن بر موج خشم آلود نیست



آیا نام مؤلف مقامات حمیدی عمر بود یا محمود؟

یک استفتاء درباره نام مؤلف مقامات حمیدی

پو هاند عبدالحی حبیبی - کابل

قاضی حمید الدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی، در تاریخ ادبیات فارسی شخصیت معروفیست که در مبحث نظر فنی حتّماً ازو و کتابش نام برده میشود.
تاکنون نام این نویسنده بارع را در تواریخ ادبیات، عموماً «عمر» نوشته‌اند. ولی مرا اندرین مطلب سخنهاست و چنین بنظر می‌آید که در نام و نسب قاضی حمید الدین بلخی در کتب تاریخ ادبیات و تذکره‌ها سهوی روی داده باشد.

از فضایل بلخ که صفوی الدین ابو بکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی در رمضان سنّه ١٤٦ ه در بلخ املا و تحریر کرده و در ذی قعده ٦٦٦ ه در قصبه کفسکران بلخ کتابت و ترجمه شده بود (۱) پدیده می‌آید: که خانواده محمودیان طالقانی در بلخ منصب قاضی القضاطی و مسند علمی داشتند، و از آنجلمه قاضی القضاط حسین محمودی، مدتی در بلخ قاضی و حاکم عدل و بعلم و دیانت و زهد مشهور بود، و خاندان ایشان ملوك الکلام بودند.

این قاضی حسین محمودی دو برادر داشت: یکی حسن، و دیگر قاضی القضاط بهاءالملة والدین عمر (۲) که در سنّه ۵۳۶ ه در بلخ قاضی بود، و مراد را پسری عالم فاضل کامل حمید الدین محمود بوده که در اقالیم عالم در کلام شهرتی تمام داشته است، و کتاب مقامات و کتاب روضة الرضا و رسائل متفرقه او دلیلست بر فصاحت و بلاغت وی. (۳)

مؤلف فضایل بلخ در شرح حال قاضی حسین محمودی گوید: که قاضی القضاط حسین در سنّه ۵۰۶ ه وفات یافته و بر در نوبهار در حظیره محمودی دفن شد (۴). و قرار یکه محمد صالح ورسجی در مزارات بلخ مینویسد: برادر کلان قاضی حسن و میانه حسین و خوردنر قاضی عمر بود (۵) در حالیکه در فضایل بلخ اکبر ایشان حسین است باز حسن آنگاه عمر. (۶) و ورسجی در مزارات بلخ تاریخ وفات هر دو برادر حسن و حسین را ۵۰۶ ه نوشته است. از تصريح مؤلفان فضایل بلخ برمی‌آید که گورستان خاصی بنام «حظیره محمودی» بر

- ۱- مقدمه فضایل بلخ خطی ص ۱۱- درباره این شخص مؤلف فضایل بلخ مینگارد: سیدزاده ابوالقاسم سمرقندی (یکی از نویسنده‌گان تواریخ بلخ متوفا ۵۵۶ ه) میفرماید: که من بهاء الدین عمر القاضی را دریافتیم بعد از آنکه پیر گشته بود. با آنکه اهل بلخ را فصحاء العجم گفتندی. او بزرگ رحمه الله افصح الفصحاء بلخ بود و فصحاء و بلقاء بلخ ازین خاندان ایشان بودند. (نسخه خطی لنین گراد ورق ۳۰۴)
- ۲- فضایل بلخ خطی شیخ شصتم ذکر حسین محمودی ورق ۳۰۳ نسخه خطی لنین گراد
- ۳- فضایل بلخ خطی شیخ شصتم ذکر حسین محمودی ورق ۳۰۴ نسخه خطی لنین گراد
- ۴- فضایل بلخ ورق ۳۰۴ خطی
- ۵- مزارات بلخ خطی ص ۸۷

دروازه نوبهار بلخ (بقول ورسجی : بیرون دروازه نوبهار) مخصوص این خاندان فضل و دانش و فصاحت وبلاغت بود .

از روی این سند میدانیم که در نزد مردم معاصر در بلخ ، قاضی حمید الدین صاحب مقامات ، محمد محمود نام داشته که پدرش عمر باشد .

اکنون می بینیم که معلومات مادرباره این خاندان علم از روی منابع دیگر بکجا میرسد ؛ ابن اثیر (۵۵۵ هـ - ۶۳۰ هـ) می نویسد : که خاندان محمودی دودمان معروف اهل وفضل و داشن در مرو بود ، که اصلا طالقانی بودند و از این دودمان دانش ابوسعده عمر (۴۵۷ هـ - ۵۴۶ هـ) بن علی بن حسین بن احمد بن محمد بن ابوزر (۱) محمودی طالقانی در بلخ قاضی و بقول سمعانی مرد کثیر العباده بود ، که سمعانی ازو در بلخ حدیث شنید . (۲)
شیخ عبدالقادر بن محمد مصری (۶۹۶ هـ - ۷۷۵ م) که بعد از ابن اثیر میزیسته عین مطالب فوق را بحوالت سمعانی نوشت و گوید : که عمر پدر قاضی حمید است (۳) . و هموجائی دیگر مینویسد : که قاضی حمید پسر ابوسعده عمر بن علی بن حسین طالقانی محمودی قاضی بلخ باشد . (۴) و محمودی نسبت است به جدا یشان که خاندان وی علمای فاضل بوده اند . (۵) و از این بر می آید که از همین خاندان یکنفر قاضی حمید دیگری هم از نسل حسین در حدود ۶۰۰ هـ زندگی داشته است .

در باره اوقات زندگی ابوسعده عمر بن علی در لسان المیزان ابن حجر عسقلانی متوفا ۸۵۲ هـ از سمعانی چنین نقل میشود : که وی از قول عمر بن علی محمودی گوید : که او بر جنازه ابوعلی حسن قاضی القضاط وخشی حضور داشت (۶) . چون این محدث و عالم وخشی در بلخ در ماه ربیع الآخر ۴۷۱ هـ از جهان رفت (۷) پس ظاهر است که در همین سال ابوسعده عمر محمودی بعمر ۱۴ سالگی در بلخ بوده است .

از یکنفر دیگر دودمان محمودی که محمد بن حمید الدین محمود (۸) بن عمر بلخی معروف به محمودی باشد نیز خبری داریم که کتاب الملل والنحل را تألیف کرده و در ۷۰۰ هـ از جهان رفته است .

همچنین قاضی ابوعلی حسین بن علی محمودی از همین دودمان است که در حدود ۵۴۰ هـ

۱- این ابوذر محمودی که در انساب سمعانی و ابن اثیر وجوه رضیئه سر سلسله این خاندان شمرده شده غالباً همان امام وفسر حنفی است که در بخارا قاضی ومفتقی بود ، و یکی از متبصران علوم و دارای طریقه مرضیه و سیرت نیکو شمرده میشد و صاحب تفسیر و فتاوی است که شهرت او قاضی ابوزر بود ، و ذکر وی در قتبه المنیه تألیف مختار بن محمود زاهدی زاهدی حنفی (متوفا ۵۸۶ هـ) آمده است که تاریخ مفتیان و قضات باشد . (الجواهرالمضیه ۲۵۲ / ۲ والقواید البهیه ص ۷۳) ۲- الباب ۱۰۸ / ۳ و الجواهر ۳۹۳ / ۲ ۳- الجواهر ۱ / ۳۹۳

۴- الجواهر ۳۶۸ / ۲ ۵- الجواهر ۳۴۶ / ۲ ۶- لسان المیزان ۲۴۱ / ۲

۷- فضائل بلخ ۳۹۹ خطی و لسان ۲ / ۲۴۱ ۸- اسماء المؤلفین ۱۴۱ / ۲

فقیه عراق محمد بن حسین بن احمد نجاتی (از حدود شاش = تاشکند کنونی) از وحدیث
شنبده بود . (۱)

قراریکه دیده شد : قول مؤلف فضایل بلخ و ابن اثیر و عبدالقادر مصری و ورسجی در
وجود خاندان محمودی در بلخ و اینکه اصلاحات لقاوی بودند یکسانست . ولی ابن اثیر و عبدالقادر
شجرة نسب خاندان راهم با اخلاق حسین داده است که با تزیید معلومات فضایل بلخ ولسان
المیزان و مزارات بلخ بشرح ذیل باشد :

ابی ذر محمودی (حدود ۴۰۰ ه)

محمد (حدود ۴۳۳ ه :)

احمد (حدود ۴۶۷ ه)

حسین (متوفا ۵۰۶ ه)

حسن (متوفا ۵۰۶ ه)

بهاءالملة والدين عمر
قاضی بلخ در ۵۳۶ ه

علی (حدود ۵۳۰ ه)

ابو بکر حمید الدین محمود

ابوعلی حسین (حدود ۵۵۵ ه)

ابوسعد عمر

صاحب مقامات (متوفا ۵۵۹ ه)

تولد ه ۴۵۷ ه

وفات ه ۵۴۶ ه

قاضی حمید (حدود ۶۰۰ ه) محمود ؟

محمد (متوفا ۷۰۲ ه)

مؤلف ملل و نحل

در باره نام قاضی حمید الدین (مؤلف مقامات) غالباً سهو اول از محمد عوفی سرزده
که بعد از ویدیگران تقلید کرده اند . وی نام اورا عمر بن محمد بن محمودی بلخی نوشته ۲
ولی حاجی خلیفه گوید : که مقامات حمیدی را قاضی حمید الدین ابو بکر بن عمر بن محمود (۱)
بلخی در ۵۵۱ ه ختم کرده است ۳

مرحوم سعید نفیسی این نام را حمید الدین ابو بکر بن عمر بن محمد بن محمودی

۱- الجواهر ۴۰۵۲ ۲- لباب الالباب طبع سعید نفیسی ۱۶۸ ۳- کشف

مددوح انوری ضبط کرده ۱ و معلوم نیست که این نسب نامه را از کجا یافته است ؟ در تعلیقات چهار مقاله که علامه محقق محمد قزوینی نوشته است بار اول تردیدی در نام و نسب قاضی حمید الدین اظهار شده و گوید : « عمر اسم پدر و ابو بکر کنیه او بوده ، و حاجی خلیفه هم فقط به کنیه او اکتفا کرده است و گویا حق با حاجی خلیفه باشد ۲۰ ». با وجود این تردید عالمانه مرحوم قزوینی دیده میشود ، که نویسنده ایان ما بعد درین باره تحقیقی نکرده اند . مثلا در تاریخ ادبیات دکتر صفا (۹۵۷ ر ۲) حمید الدین عمر بن محمود بلخی ، و در سبک شناسی مرحوم بهار (۳۲۹ ر ۲) حمید الدین عمر بن محمود المحمودی بلخی و در مجمع الفصحاء طبع مظاہر مصafa (۵۷۳ ر ۱) حمید الدین عمر بن محمود و در راهنمای ادبیات فارسی (من ۳۶۶) قاضی حمید الدین عمر بن محمود بلخی چاپ شده است .

انوری شاعر معروف خراسانی را در مدح قاضی حمید الدین اشعار فراوان است که او را بصراحة از خانواده همین محمودیان مذکور در فضایل بلخ واللباب ابن اثیر دانسته و هم با ایمای لطیفی نام او را محمود و با صراحتی لقب او را حمید الدین گفته است درین شعر :

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
از مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات
شاد باش ای عنصر محمودیان را روح ، تو
رو که تو محمود عصری ما بتان سومنات ۳

اگرچه شاعر نام محمود را با بتان سومنات متلازم آورده ، ولی او را محمود عصر خویش گوید ، و ازین هم قول صاحب فضایل بلخ که نام او را محمود نوشته تأیید میشود که یک سند معاصر قویست .

اگرچه عروضی سمرقندی در چهار مقاله و سعد و راوینی در دیباچه مرزبان نامه از مقامات حمیدی نام برده اند ، ولی تفصیلی از نام مؤلف آن نداده اند ، و ابن اثیر هم در واقعه وفات حمید الدین (وقایع ۵۵۹ ه) فقط او را قاضی ابو بکر المحمودی نامیده است و مینویسد :

« سنه ۵۵۹ ه : توفي القاضي ابو بكر المحمودي صاحب التصانيف والاشعار وله مقامات بالفارسية على نمط مقامات الحميري بالعربيه ۴۰ . »

درینکه برخی مؤلفان سابق ، نیز قول عوفی را نپذیرفته اند ، از روی ضبط حاجی خلیفه و اسماعیل پاشا در اسماء المؤلفین (۲۳۴ ر ۱) که ابو بکر بن عمر بن محمود (۴) البلخی حمید الدین المحمودی نوشته اند ظاهر است .

چون عوفی از بلخ دورافتاده بود ، بنا بر این قول او درین مورد نسبت بر وايت مقامی خود بلخ ضعیف تر باشد و بنا برین است که هرمان اته نیز با کمال احتیاط اسم او را حمید الدین

۱ - دیباچه دیوان انوری

۲ - تعلیقات چهار مقاله

۳ - دیوان

انوری طبع سعید نقیسی ۳۳۵ - ۴ - الکامل ابن اثیر ۱۱ و ۲۸۱ ر ۱۴۱۹

ابو بکر بلخی مبیرد ۱ و از قول عوفی اعراض نماید.

پس با درنظر گرفتن روایات سابق، باید نام مؤلف مقامات حمیدی را ابو بکر محمود ملقب به حمید الدین محمودی بلخی بن عمر بن احمد بن محمد بن ابوزر محمودی دانست و من نظر متعلم‌انه خود را درین باره بقید احتیاط به حضر شریف دانشمندان و اساتید تقدیم داشتم والله اعلم بحقایق الامور. واگرددین مورد نظری و تحقیقی صائب‌تر و مقارن‌تر به حقیقت باشد که قول عوفی را تایید نماید شنید نیست.

تمناست اساتید محقق بوسیله مجله شریف یغما بدین طالب علم ابلاغ فرمایند. چون درین روزها کتاب فضایل بلخ از روی سه نسخه خطی برای طبع آماده و تعلیق و تحریش و تحقیق می‌شود، واين مطالب را در حواشی آن تعلیق کرده‌ام، اگر تحقیقی مزید و شافی و کافی دیگری نشر گردد، آنرا با حفظ امانت ادبی، بنام خود آن محقق گرامی در تعلیقات کتاب جای خواهم داد.

محله یغما: موضوعی است بسیار جالب. از محققان توقع اظهار نظر دارد.

۱- تاریخ ادبیات فارسی ۴۵

رمضان

بمی ناب غم روزه فراموش کنیم
سخن پیر خرابات در گوش کنیم
زانکه ما دعوی عقل و خرد و هوش کنیم
مگر این آتش افروخته خاموش کنیم
کار خود ساخته از آن خم سرجوش کنیم
یار را جام بکف دست در آغوش کنیم
ما نه آنیم که این عهد فراموش کنیم
تکیه بر عفو خداوند خطا پوش کنیم
رمضان است بیا تا قدحی نوش کنیم
مجید اوحدی — یکتا

رمضان است بیا تا قدحی نوش کنیم
زهد و طامات با صاحب ریا بگذاریم
گوش بر گفته بیهوده زاهد جهل است
سوختیم از غم هجران قدحی ده ساقی
پیشتر زانکه فتد از سر ما جوش مدام
نبود در شمر عمر شبی گر تا صبح
سر نهادیم بفرمان تو در روز است
طعنه بر ما مزن ایشیخ که ما دردکشان
دوش یکتا بحریفان ذ سر مستی گفت

حسین نواب

وزیر اسبق امور خارجه ایران (سال ۱۳۳۲)

یک فصل از تاریخ ایران

تعیین گریباید بسفارت ایران

پس از آنکه پیروزی جنگ با ایران وصول عهدنامه توکمان چای را بتوحیکه در مقام پیش گذشت در سن پظر ذبور غشنگ رفتند نیکلای اول گریبا یدفرا یکم رتبه دیگر بحضور پذیرفت. این مرتبه تنها و بدون هیچ گونه تشریفاتی در این ملاقات امپراتور روسیه به گریبا یدف گفت. من تمام مستدعیات کنت ایران را پذیرفتام. از جمله آنها یکی این بود که سربازی را بنام Pouchtina صاحب منصب کنم. این سرباز در موقع جنگ های قفقاز شجاعت فوق العاده بخرج داده من او را Sous officier کردم. بعد گفت از قرار دیگر به من گزارش رسیده بعد از قطع قفقاز پاسکویچ خیلی زود تحریک می شود و خودش را بی اندازه گرفته بحدی که کسی نمیتواند با او نزدیک شود. این گزارش تا چه اندازه صحیح است؛ گریبا یدف جوابداد اعلیحضرت میداند که او طبعی سلیمانی دارد و با افتخار ای که نصیب او شده و شهرتی که پیدا کرده بعید است که صفات تازه بدوان رسیده ها را بخود بگیرد. نیکلای اول گفت در هر حال به پاسکویچ بگو کمال اعتماد را بمن داشته باشد. سلامت جسمانی او هم بعد از جنگ با ترکیه تأمین خواهد شد. راجع به خود شما هم من با نسلر دمدا کرده ام. بعد گفت مانمیتوانیم یک قشون بیست و پنج هزار نفری را در موقعی که با دولت عثمانی مشغول جنگ هستیم در ایران عاطل بگذاریم. باید اقدام شود که بتوانیم ساخلوی خوی را به جبهه جنگ با ترکیه اعزام بداریم. اما بین خودمان باشد من از مذاکرات با ایران بیم ناکم. گریبا یدف پرسید ترس از عدم موقیت اعلیحضرت تا؟ امپراتور گفت درست بر عکس آن. من میترسم که مادر مورد ایران خیلی سختی کرده باشیم و این سختیها موجب عدم رضایت ملت ایران گردیده باشد، من پادشاهانی را که در ایران سلطنت میکنند می شناسم خانواده قاجاریه باید بر روی تخت بمانند. گریبا یدف گفت اعلیحضرت تا سلسله قاجاریه چنان طرف تمايل مردم ایران نیستند. اما فوراً بخط خود پی برد. نیکلای اول با ظهار او توجهی نکرده از جای خود حركت کرد و شرفیا بی خاتمه یافت.

دروز بعد نسلر د گریبا یدف را احضار کردو در این ملاقات باوگفت. ما از شما فوق العاده ممنون هستیم که تاروزیکه ایرانیها کروها را نپرداختند امضاء عهدنامه را بتعویق انداختید Rhodophinkine گفت دوست عزیزم میدانید که ما یک میلیون باید بخان ایران پردازیم. نسلر د گفت اعلیحضرت تزار راجع بشما بامن مذاکره کرده و ما برای شما شغلی که اهمیت سیاسی زیاد دارد در نظر گرفته ایم پست مهم درجه اول. شارژ دافر روسیه در ایران.

گریبا یدف گفت اعزام شارژ دافر با ایران در این موقع غیر ممکن است چون انگلیس ها

در آنجا وزیر مختار دارند و مان باید یک قدم از انگلیس‌ها عقب‌تر بگذاریم . اما راجع بخودم من یکنفر نویسنده و موزیسین هستم و نمیدانم در ایران مصدرچه خدمتی میتوانم واقع بشوم (گریباً یاف ازادبای مشهور روسیه است و کمدی La malheur d'avoir trop des Esprit معروف اورا در ردیف آثار پوشگین میگذارند) .

نسلرد گفت تعیین سفیر با شخص اعلیحضرت است اما در صورتی که این پست را قبول نکنید ما شخصی را هم برای معاونت شما در نظر گرفته‌ایم بعد زنگکزد Maltsov را احضار واو را به گریباً یاف معرفی کرد .

روز بعد مجدداً نسلرد گریباً یاف را احضار کرد و باو گفت شما کاملاً حق دارید که در ایران مان باید یک قدم از انگلیس‌ها عقب‌تر بگذاریم . من با اعلیحضرت مذاکره کرده‌ام و اعلیحضرت موافقت دارند که وزیر مختار بطهران اعزام شود من بشماتری یک میکویم که مقام Conseiller ترقی کرده و باست وزیر مختار بایران اعزام میشویم . با حقوق سالیانه ... گریباً یاف گفت اگر من قبول نکنم چه ؟ نسلرد با تعجب گفت شما مردم احتمال اعلیحضرت تزار را رد میکنید ؟ بسرعت با یاد حركت و از طریق فقفاز بایران بروید تا کنت پاسکو یوج رادر هر کجا هست ملاقات کنید .

ما احتیاج فوری به بیست و پنج هزار قشون ساخلوی خوی داریم و برای اینکه آن قشون را از آنجا احضار کنیم سعی کنید ایرانیها به تعهدات خودشان عمل کنند . من بزودی دستور العمل شمارا تهیه خواهم کرد . گریباً یاف گفت دستور کارهای خودم را من خودم باید تعیین کنم نسلرد جواب داد مقصود من خطوط اصلی سیاست روسیه در ایران است در جزئیات شما میتوانید مطابق نظر خودتان عمل کنید . بعد گفت مافرض میکنیم که شما موافقت دارید Maltsov بسمت فیابت اول سفارت تعیین شود . این میل اعلیحضرت است . تا بعد راجع به نایب دویم شما فکری نکنیم .

گریباً یاف گفت خواهش دارم شخصی را بسمت نایب دویم تعیین کنید که هم‌بان‌های شرقی را بداند و هم طبیب باشد . نسلرد گفت طبیب بچه جهت ؟ گفت برای اینکه در شرق زمین اطباء دسترسی بحرم دارند و باین ترتیب مورد اعتماد واقع میشوند . من احتیاج به شخصی دارم که بتواند در مقابل Mcneil طبیب سفارت انگلیس که به جنا بعالی معرفی شده ایستادگی کند . (ماکنیل در آن موقع به پطرزبورغ آمده و چند ملاقات با نسلرد کرده بود و سهم انگلیس‌ها را از فتوحات ایران درجای دیگر تقاضا نمینمود) نسلرد گفت طبیبی را پیدا نکنیم که زبان فارسی هم بداند بنظر من این کار خیلی مشکلی است . گریباً یاف گفت من همچو شخصی را سراغ دارم دکتر Karl Adelung

نسلرد گفت بسیار خوب اگر شما همچو شخصی را پیدا کرده‌اید ماهم موافقت داریم . بعداز این ملاقات گریباً یاف منتظر وصول نامه‌ها و دستور العمل نشده با تفاق یکنفر مستخدم با کالسگه هشت‌اسبه بسمت فقفاز حرکت کرد (در کاروانسراهای وسط راه روسیه در آن تاریخ عده اسب‌ها که به کالسگه می‌بستند بسته به مقام و رتبه مسافر بود و چون گریباً یاف سمت وزیر مختار داشت حق هشت اسب داشت . مالتسود کترادلونگ در تفلیس با او ملحق شدند .

* * *

در یکی از زیرزمین های قلعه نظامی نزدیک به ارک حکومت نظامی تفلیس - General

Syaguine سه نفر محبوس بودند سه خان ایرانی . بر حسب دستور حکومت زیر زمین را خوب آراسته بودند و سه نفرخان روی زمین روی قالی نشسته بودند . برای آنها پلوآورده بودند که آهسته بدون اینکه حرف بزنند با انگشتان خود میخوردند . بنظر میآمد که این خانها جز دوری از زنهای خودشان از چیزی شکایت نداشتند زیرا با آنها خوش رفتاری میشد و آنها را خوب تغذیه میکردند . وقتیکه پیشخدمت رفت ظرف دسر را بیاورد خان ایران به یکی از خانها که ریش بلند نوک تیزی داشت گفت . فتحعلیشاه که خداوند با طول عمر بددهد باید زیاد از اسارت ماناراضی نباشد زیرا ژنرال روسی با مادریک موضوع صحبت کرد و ماتوضیحات را با شرح و بسطی که ضروری بود باودادیم و عبد القاسم این رامیداند . عبد القاسم خانرا به تفلیس فرستاده بودند که وزیر مختار را ملاقات و مذاکرات راجع به مبالغه اسیران جنگی را همانجا انجام بدهد . آن یکی که ریش باریکی داشت گفت قهقهی دیروز بمن گفت که رژیمان مخصوص امر و زلطانها و کتابخانه اردبیل را به تفلیس میآورد . سومی گفت حسن خان میداند که این کدام رژیمان است همان رژیمان که برای شاهزاده نیکلا (مقصود نیکلای اول امپراتور است) بر علیه شاهزاده قسطنطین جنگ کرد . این رژیمان یک ترکیب مخصوصی بود از رژیمان مسکو و یک قسمت از لشکر زره پوش گارد .

در آن روز آفتابی تمام ساکنین شهر تفلیس در ایوانها و روی بامها جمع شده دفیله سر بازان و عبور غنائم را تماشا میکردند . در ایوان ارگ حکومتی استقفا سرشناس های شهر و خانهای محبوس را جا داده بودند محبوسین را آنجا آورده و بدون هیچگونه محافظی رها کرده بودند درین آنها حسن خان سردار ایران دیده میشد . در ایوان دیگر حاکم شهر تفلیس Zawilejski وزیر مختار روسیه در ایران گریبايدف مالتsov Maltsov و دکتر Adelung نشسته بودند .

پیش از این که دفیله میداد عربهای حرکت میکرد روی عربهای را با پارچه زردوزی شده پوشانیده بودند هر عربه را چهار اسب قوی هیکل میکشید اسبها را تماماً در غاشیه کشیده بودند . بعد از هر یک کروز توبهای را جا داده بودند . تنها عربه که محتوی آن دیده میشد عربه جلوئی بود که تخت طلای عباس میرزا روی آن حمل میشد .

منظمه این قافله از روی ایوانها و بالای بامها به یک تشییع جنازه نظامی بی شباهت نبود . غنائی که این رژیمان حامل آن بود عبارت بود از :

۱ - تخت طلای عباس میرزا ۲ - هفت توب شاهکار صنعت ایران ۳ - کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل ۴ - دوتا بلوی نقاشی که منظره قتوحات عباس میرزا را نشان میداد ۵ - کروزهایی که از ایران بفرات گرفته شده بود . روی یکی از عربهای افسری نشسته طلاها را مشتمشت میکرد و دو مرتبه از هوا بجای خودش میریخت . تابلوها را از قصر او جان برداشته بودند در آنچه چیز دیگری پیدا نکرده بودند که به غنیمت بینند .

Sipia Guine که سوار بر اسب سفیدی بود با کلماتی از این قبیل سر بازان را تشجیع میکرد سر بازان جنگ با تمام موقیت هایی که آرزو میکردیم باقدرت اسلحه تمام شد و شما با دلاوری خود به دشمن نیروی جنگی اعلیحضرت تزار را نشان دادید . و مردم هورا می کشیدند .

هر وقت نطق جنرال تمام میشد خواننده‌ها و نوازنده‌هایی که حاضر کرده بودند تراشه‌های گرجی میخواندند. پشت سر این رژیمان افرادی را که در جنگ‌ها بعنوان گروگان گرفته بودند حرکت میدادند. در آخر مراسم بهر نفر آنها پنج کپک و به بیو زنها ده کپک انعام دادند. یتیم‌ها از کتاب‌هایی که بسیغ کشیده بودند استفاده کردند.

در آنروز تجار تفلیس برای مصارف خیریه ۴۶ هزار روبل اعانه دادند.

گریباً یاف که هم میخواست عروسی کند وهم در انتظار نامه‌ها و دستور العمل خود بود مدتی در تفلیس معطل ماند تا آنکه از وزارت امور خارجه روسیه با دستور دادند بدون تأخیر باسکویچ را ملاقات و عازم ایران شود.

۲۵ ژوئن به ستاد کنست پاسکویچ در Akhalkalaki رسید.

کنست پاسکویچ جنگ کوچک، چهره ارغوانی، دماغی باریک و سبیلی ضخیم و غروری فوق العاده داشت.

در فن جنگ با هنر بود موقع شناس و دارای حافظه جنگجوئی قوی بود در زمان جوانیش در ۱۸۱۲ یکی ازاولین افرادی بود که برای گرفتن قلعه از نرdbam بالا رفته و در این حادثه زخمی شده بود. در فن توپخانه مخصوصاً مهارت داشت. امپراتور را بهتر از خود امیر اطهور میشناخت و مهمتر از همه این‌ها اقبالی داشت که در جنگ که میرفت فاتح میشد. تقریباً همیشه بزبان فرانسه حرف میزد و کمتر روسی تکلم مینمود. پاسکویچ به گریباً یاف نصیحت کرد زودتر با ایران برود وسعي کند دوکرور باقیمانده را وصول و اسرای جنگی را معاودت بدهد گریباً یاف در جواب گفت در پطرزبورغ خیلی با این مسئله اهمیت میدهد که ژنرال Pankrative با ۲۵ هزار قشون ساخلوی خوی باردوی شما ملحق شوند. پاسکویچ گفت بگذار ژنرال در آنجا بماند من ابداً احتیاجی به ساخلوی پوسیده خوی ندارم اگر آنها بیایند همه قشون را خراب خواهند کرد. تو باید با ایران بروی و لی در آنجا بیش از یکی دو ماه توقف نخواهی کرد بمحض اینکه این جنگ تمام بشود من ترا احضار و آجودان خودم معین خواهم کرد کس دیگر بجای تو با ایران برود. گریباً یاف گفت من یک تقاضای خصوصی دارم من میخواهم زن بگیرم و در این فاصله کوتاه مجال نیست که از امپراتور استجازه نمایم آیا ممکن است شمادر حق من پدری بکنید پاسکویچ گفت با که میخواهید ازدواج کنید با پرنلس Nina پاسکویچ گفت تبریک میگویم.

پس از این ملاقات گریباً یاف چند دوز در ستاد پاسکویچ متوقف مانده بعد تفلیس مراجعت کرد و در تفلیس بیمار شد. پس از بیماری در ۲۲ آوت با نینا در کلیسای Notre Dame de Sion ازدواج کرد و ۹ سپتمبر از تفلیس عازم ایران شد. عبدالقاسم خان در موقع حرکت او حاضر بود باو سفر بخیر گفت. از مذاکرات عبدالقاسم خان با گریباً یاف در تفلیس چیزی در دست نیست در هر صورت معلوم است که نتیجهٔ مهمی بدست نیامده گریباً یاف هفتم اکتبر با اسب وارد تبریز شد.

یار بود خواجہ رشیدالدین فضل الله همدانی

ماه آبان امسال سه مجمع علمی همراه داشت که هرسه در خور توجه بود: کنگره‌ای در باب تاریخ ایران پیش از هخامنشی، کنگره‌ای در باب فردوسی و فرهنگ ایران—که این‌هر دو زیر نظر وزارت فرهنگ و هنر برآه افتاده بود ولا بد در باب نتایج آن آنچه باید بگویند خواهد گفت— مجمع سوم، جلسه‌ای بود که بیا بود خواجہ رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر و طبیب ومورخ عصر مغولی فراهم آمد، این مجمع را وزارت علوم و دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز اداره میکردند و ایرج افشار «کنگره‌آرای» آن بود.

یک هفته تنی چند از اهل تحقیق داخلی و خارجی بر گردهم نشستند و مقالاتی در باب خواجہ رشید خواندند و رویه مرفته نتیجه آن بیشتر از آن بود که انتظار میرفت و خرج آن ظاهراً کمتر از آن بود که اقتضا میکرد.

اینکه چرا قرعه بزرگداشت درین سال به نام خواجہ رشیدخورده بود بنده گفتگوئی ندارم و آرزویم اینست که هر که درین ملک قلمی یا قدمی زده که خیر جامعه در آن بوده بهر حال روزی نامی ازو به میان آید، مسأله مهم این است که این بزرگداشت اگر به خاطر خواجہ رشید بود، بل دو نتیجه دیگر هم داشت: نخست اینکه ما شناختیم مردانی را که در گوش و کنار دنیا نه به خاطر پول و نه نام و نه از ترس خواجہ، عمر خود را صرف تحقیق در آثار او کرده‌اند، از آن میان فی المثل آقای کارل یان راتوان نام برده که سال‌هاست به تحقیق وطبع جامع التواریخ پرداخته (از سال ۱۹۴۰م) و هم امروز در سین بالا بازهم مشغول طبع قسمت چین و هند جامع التواریخ است، مردی است اهل چکوسلواکی مقیم هلند، با قیافه‌ای شبیه وایکینگ‌ها، و خدام‌های رشیدالدین را در دلش افکنده است! آیا میتوان در خدمت خالصانه او تردید کرد؟ یا آقای اشپول خاورشناس آلمانی یا آقای بویل انگلیسی یا آقای علیزاده باکویی و بالاتر از همه مستر کنست لوت آمریکائی حوان به سال تازه و به خردپیور، خود به چه امید و به چه آرزو دل در جامع التواریخ بسته‌اند؟ این خود نکته‌ای است که باید در جاذبه رشیدی جستجو کرد.

نکته دوم آنکه مادانستیم که با وجود چندصد سال سابقه عناد و کدورتی که بر خاورمیانه سایه افکنده است، بازهم هستند نقاط اتناء و پایگاه‌های معنوی که دلهای ترکو‌تازیک و هندو و عرب را بهم پیوند می‌دهند، و این خود نکته‌ای است قابل توجه و در خور امعان نظر.

ما و همسایگان بهر حال اگردها وجه افتراق داشته باشیم بازهم صدها وجه اتحاد در میان داریم که هر یک از آنها کافی است جان‌های مردان خدارا بهم متعدد کند. کاربه سیاست بی‌پدر و مادر نباید داشت، این سیاست سال‌هاست که میکوشد همه را از هم برماند: خطاین یکی را از زبان آن یکی جدامی کند، زبان این را با آن بیگانه می‌سازد، و مرزا زین یکی را با آن یکی درهم

میریزد و از میان صدهزار قتنه برمی‌انگیزد. اما هنوز هم بوی آشنا بی است .
این ممکن است که مردم افغانستان نصف مجلات خود را به زبان پشتون بخوانند و نصف
دیگر به زبان پارسی ، اما آیا می‌شود هنگامی که مرضیه مشغول خواندن غزل حافظ است ،
جلوی سورگوی را گرفت و از بوسیدن دهان مرضیه منوع ساخت ؟ ۱

ترکیه ممکن است که قرنها خط خود را بجای فارسی خط لاتین نگاهدارد ، ولی آیا
برای امکان دارد که از دیوان فارسی سلطان سلیمان پادشاه مقتدر خود که به پارسی شعر می‌گفت
چشم پوشد و آنرا کنار بگذارد ؟ در همین مجمع ، عثمان توران دانشمند ترک شرکت داشت و
در باب «رشید الدین فضل الله وتاریخ ملل ترک» باشکوه و جلال تمام به زبان فرانسه سخن گفت ،
اما همین عثمان توران مصحح «مسامرات الاخبار» است و کتاب را به فارسی چاپ کرده ، منتهی ناچار
شده حواشی را به خط لاتین و به زبان ترکی بنویسد. آیا نجمون تاریخ ترک هی تواند و حاضر
است از چاپ چنین کتابی که به زبان فارسی است چشم پوشد ؟

مامی دانیم که شاه اسماعیل اول به زبان ترکی شعر می‌گفت ، و بازمی‌دانیم که وقتی علیقلی
بیک به حضور شاه سلیمان آمد ، شاه سلیمان به او گفت : خوش گلدی صفا گتیردی ، هم چنین
می‌دانیم که محمود افغان وقتی به شاه سلطان حسین رسید ، به فارسی صریح صحبت کرد و
سلام و علیک این دو به فارسی صورت گرفت . ۲

و باز می‌دانیم که نادر شاه وقتی در دشت مغان تاجگذاری کرد و از اکناف عالم برای
تبیریک به حضور او آمدند ، هنگام ملاقات با خلیفه ، ارامنه نادر شاه چنین احوال پرسی کرد : خوش
گلمیر سن خلیفه ، یا خیجی سن ، چاق سن ، یولدا آزار . چکمیش سن ، اشدان زردان چـون
بیرون اختیار کیش سن ، چو خدن گلمیر سن ؟ . ۳

صفویه و نادر به ترکی حرف زده‌اند و محمود به فارسی ، من نمیدانم اگر کانال بسفر
را هم در اختیار ما بگذارند آیا حاضر خواهیم شد جملات نادر و اشعار شاه اسماعیل یعنی دیوان خطائی
را از تاریخ و ادب خود بزدائم ؟ و یا اگر ما چند تا از جاههای نفت مسجد سلیمان را به ابدالیها
بدهیم آنها حاضرند واقعه برخورد و سخنان محمود را از تاریخ خود حذف کنند و یا چند جمله
پشتون جای آن بگذارند ؟

شاید عوارض سیاسی ایجاد کند که به فرض محال ، یک روز ، عرب باقی‌مانده کاخ کسری را
با خاک یکسان کند ، ولی آیا هر گز حاضر خواهد بود که قصيدة معروف بحقیقتی در وصف
مدائی از دیوان او ، و یا مسنند بخاری از مکتب فرهنگ اسلامی محو و حذف شود ؟
وقتی قرار باشد ریشه و جای پای امپراطوری عظیم ترک و مغول را در جامع التواریخ

۱- این دانشمند بزرگ افغانی سال پیش مرحوم شد ، پیر مرد در کنگره باستان‌شناسان وقتی
مرضیه شعر حافظ را خواند چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از جای بلند شدو روی سن رفت و
دها نش راغرق بوسه کرد . ۲- رجوع شود به کتاب سیاست و اقتصاد صفوی تألیف نگارنده
ص ۳۴۸ و ۲۵۹ . ۳- یعنی خلیفه جان خوش آمدی ! چطوری ؟ خوب هستی ؟ سلامتی ؟

ذحمت زیاد زمستان را در راه متحمل شده‌ای پیر مرد ؟ خیلی وقت است آمده‌ای ؟
(یادداشت‌های ابراهام گاتوغی کرس ص ۷۰)

وراجه الصدور و تاریخ محمد بن ابراهیم جستجو کنند و این کتابها همه به فارسی است، عناد بازبان فارسی به بہانه‌های ناسیونالیستی موجه به نظر نمیرسد! زبانی که تنها تذکره شعر ای کشمیرش پنج جلد پا نصد صفحه‌ای شده است.^۱

ضفافاً اینکه بدقول ویل دورانت: نژادها تمدن رانمی سازند، این تمدن است که نژادی و ملتی را هستی می‌بخشد، وهمه ما بخوبی می‌دانیم که تمدن خاورمیانه را همه ملل خاورمیانه بوجود آورده‌اند، سهم هیچکس بیشتر از دیگری نیست. ما که به‌نوبه خودهر گز به بہانه‌های سیاسی از فرهنگ و تمدن گذشته خود قهر نمی‌کنیم، و به فرض محال اگر زبان عربی از صفحهٔ جهان هم محو شود، هر گز حاضر نیستیم از آثار الباقیه و مالله‌مند بیرونی که به‌زبان عربی است چشم پوشیم! دیگران خود دانند!

با این مقدمات، گمان من آنست که هنوز وسائل و مواد اصلی تفاهم فرهنگی مشترک میان ملل خاورمیانه از میان نرفته است و کاش روزی سیاست نفاق افکن، توجه خود را به این منبع عظیم فرهنگی مشترک معطوف سازد و وسائل همدلی همزبانان قدیم را فراهم نماید.

خواجه رشید الدین فضل الله یکی ازین وجوه مشترک است. او طبیب بود و با این وسیله به درگاه خان مغول تقویت جست و تام مرحله وزارت رسید و بر کشوری از حوالی جیحون تا دیار مغرب واز رود «ترک» تادریای پارس وزارت کرد و سپس تاریخی نگاشت—یا برایش نگاشتند—که امروز یکی از منابع کلی تاریخ همه ملل و کشورهایی است که هر یک برای خود جداگانه کیا و بیایی دارد و فلسفهٔ تاریخی برای خود می‌جویند.

بی‌خودنیود که استاد ذکری ولیدی طوغان اصرار داشت خواجه رشید را بیش از آنکه مودخی ایرانی و همدانی الاصل بشناسد یک مورخ بین‌المللی بداند، و مقام او را از اختصاص به یک کشور به مرحلهٔ جهانی بالا ببرد. این استاد حق داشت، زیرا شخص طوغان اگر تاریخچه همان جمهوری قلماقستان را هم (که روزی ریاست جمهوری آنرا داشت و بعد از تسلط کمونیست‌ها ناچار شد از آن چشم پوشدو به ترکیه پناه برد) می‌خواست بنویسد ناچار باز هم می‌باشد از قسم تاریخ ترک خواجه رشید استفاده جوید و جالبتر از آن اینکه همین استاد سال‌خورده با اینکه سخنرانی خود را به زبان انگلیسی شروع کرد، اما کم کم ناچار شد قسمت دوم آنرا به زبان ترکی و بالاخره قسمت آخر آن را به زبان فارسی ایراد کند!

جلسات خواجه چهار روز در تهران و دوروز در تبریز برقرار بود، صبحها از ۸/۵ تا ۱۲ و عصرها از ۳ تا ۶ و درین مدت علاوه بر پیامهای رسمی و خطابهای تشریفاتی^۲ پس از آنکه استاد مجتبی مینوی به ریاست کنگره و حق بجای خویش نشست، این جمع به سخنرانی پرداختند:

اشپولر — بر تولد، سیاست رشید الدین.

-
- ۱ - این تذکره را آقای حسام الدین راشدی دانشمند پاکستانی به‌چاپ رسانده‌اند.
 - ۲ درین میان تنها نطق وزیر علوم و آموزش عالی بود که از جنبهٔ تشریفاتی خارج شد و اطلاعاتی بسیار دقیق و جالب در برداشت.

- افشار - ایرج ، یزد ورشیدالدین.
- باستانی پاریزی - محمد ابراهیم ، داستانهای جامع التواریخ (در تبریز)
- بویل جان ، اهمیت تاریخ رشیدالدین در تحقیقات مربوط بمنزله.
- بیانی - شیرین ، بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ .
- توران - عثمان ، رشیدالدین فضل الله وتاریخ ملل ترك .
- حبیبی - عبدالحی ، روزگار آثار و شخصیت نیکوکار رشیدالدین .
- دانش پژوه - محمد تقی، سوانح الافکار رشیدی.
- زریاب خوئی - عباس، نکاتی درباره زندگی رشیدالدین (در تبریز).
- ستوده - حسینقلی، عواید و درآمدهای خواجه رشیدالدین و کیفیت مصرف آن .
- سلیم - غلامرضا ، تعلیم و تربیت در ربع رشیدی .
- شهیدی - جعفر، سبک تشرفاتی رشیدالدین .
- طوغان - ذکی ولیدی ، آثار فلسفی و اجتماعی رشیدالدین.
- علیزاده - عبدالکریم ، آثار رشیدالدین در اتحاد جماهیر شوروی.
- فروزانفر - بدیع الزمان ، بعضی اطلاعات تازه درباره رشیدالدین.
- لوتر - کنت ، سلجوق نامه و جامع التواریخ (در تبریز).
- محقق - مهدی ، رشیدالدین در دفاع از غزالی طوسی.
- محیط طباطبائی - محمد ، سیاست رشیدالدین (در تبریز).
- مرتضوی - منوچهر ، تبریز در عهد رشیدالدین (در تبریز).
- مشکور - محمد جواد ، ربع رشیدی.
- مینوی - مجتبی ، تنکسو ق نامه.
- نصر - سیدحسین ، اهمیت رشیدالدین از لحاظ تاریخ فلسفه و علوم اسلامی.
- نظامی - خالق احمد ، رشیدالدین وهنده.
- یان - کارل ، آشنائی مغرب زمین با رشیدالدین.
- یوسفی - غلامحسین ، انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین.
- مجمع علمی و تحقیقاتی درباره رشیدالدین فضل الله همدانی با زمارا متوجه یک نکته اساسی کرد : تخصص ، آنچه که امروز در ایران نیست و یا اگر هست اندک است .
- تاریخ ایران متخصص می خواهد ، تا وقتی که دکتر در تاریخ اسلامی باید درس دوران ماد بددهد و تازمانی که مدرس عصر هخامنشی مجبور است برای عصر مغول کنفرانس تهیه کند و تا روزگاری که معلم تاریخ دانشگاه ناچار باید « جعبه هزار پیشه » باشد ، کار علمی به معنای واقعی درین مملکت محال است . ما بیش از ۱۷۰ سال تاریخ مدون قبل از اسلام داریم و حقاً می بایست اقل ده تن متخصص ایرانی درین رشته در جشنواره شاهنشاهی شرکت کنند ، مطالعه آرشیوهای تاریخ اسلامبول که مربوط به دویست سیصد سال اخیر تاریخ ایران است لااقل سه نفر حاضر یراق می خواهد که شب و روز کار کنند و مسائل مربوط به صفویه و قاجار را از آن استخراج و مدون کنند ، همین انبار پویسیده های وزارت خارجه و دارائی و بیویات خودمان چیزها دارد که هنوز معلمان تاریخ رنگ آنها را ندیده اند ، تنها خواندن یک دوره کامل همین

جامع التواریخ یک متخصص مکمل می‌خواهد ؟ این متخصصان کی وچگونه و درطی چه سالهایی باید تربیت شوند ، معلوم نیست و چه دستگاهی می‌تواند به این امر اقدام کند . من نمیدانم . من فقط این را می‌دانم که خودم چیزی نمیدانم ! و از پرحرف‌هایی که بعضی اوقات می‌کنم بنظر میرسد که همین را هم نمیدانم !

جلسه افتتاح، درسالن ابن‌سینای دانشکده پزشکی شروع شد، شاید برای اینکه خواجه رشید قبل از هر چیز طبیب بوده است . جلسات بحث دیگر در دانشکده ادبیات تهران بودلابد ازین جهت که جامع التواریخ بکتاب بزرگ تاریخی و در عین حال ادبی است و خواجه رشید هم ادبی بود وهم مورخ . جلسات تبریز درسالن دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز فراهم آمد، این را دیگر لا بد باید به حساب ذوق آقای دکتر مرتضوی رئیس دانشکده ادبیات تبریز گذاشت ، چه او بهتر از هر کس میدانست که خواجه رشید بزرگترین ملاک وزمیندار و کشاورز عصر خود بود ! ثروتی که آقای دکتر حسینقلی ستوده برای خواجه رشید برشمرد به قول آقای محیط طباطبائی آدم را به یاد افسانه اوسناسیس و راکفلر می‌اندازد و قفنامه دبع رشیدی شامل املاکی بوده است در موصول و مراغه و مرند و اصفهان و شیراز و زیزو بعضی نقاط دیگر^۱ (مثل هندویمن)، و حتی پسر خواجه رشید الدین که حاکم بم بود به قول خود خواجه رشید الدین «بر متوطنان بم، آن فرزند، دست تقلب دراز کرده وایشان را در بوته آز، بر آتش نیاز می‌گذاراند^۲» و در نامه‌ای که به مجد الدین پسر دیگر ش نوشته می‌گوید که «هزار بنده (۵۰۰۰۰۰۰۰ کنیز) بنام باغ فتح آباد و ۲۰۰۰ بنده (۱۰۰۰۰۰۰ کنیز) حز و جمع باغ رشید آباد ثبت گردد».

بدین طریق گمان من آنست که مناسبت تشکیل مجمع خواجه درسالن دانشکده کشاورزی تبریز روشن شده باشد . دوروز در تبریز برای شرکت کنندگان درین کنگره بسیار خوش گذشت . در بهترین هتل تبریز اطاق داشتم ، بهترین پذیرایی انجام شد . دختران و پسران دانشجوی که اغلب ترکان پادسی گوی بودند در تجلیل مهمانان صمیمیت بیاندازه داشتند . استادان دانشکده ادبیات که اغلب جوان و درس خوانده و پرحرارت هستند در هیچ یک از جلسات و بازدیدها ما را ترک نکردند .

روز جمعه در چای خانه دانشکده ادبیات، وقفنامه عظیم رشید الدین فضل الله مورد بازدید قرار گرفت . وقفنامه ایست عظیم به صورت کتابی به قطر شاهنامه باخط خوش، و در صدر آن نیز اشاره شده است که بخط واقف است ولی معلوم است که قسمتهای عمدۀ آن خط دیگر انشتمنتهای خواجه رشید الدین جای جای در حاشیه صفحات، مطلب را تصدیق و تأیید کرده و بالنتیجه ارزش این وقفنامه باخط و امضای او چند برابر شده است .

مجلس خواجه در پایان نامه خود تصریح کرده که این وقفنامه باید خریداری شود ، استادان فن همچون مینوی و محیط طباطبائی و دانش بژوه و افشار و دکتر علی اصغر مهدوی ،

۱ - از مقاله محمود عرفان دریادنامه دینشاه ایرانی . ۲ - حاشیه جغرافی کرمان ص ۲۲۴ . ۳ - پتروشفسکی ، کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول ص ۱۴۸

ارزشمند بودن آنرا تأیید کردند ، گویا صحبت از خرید سی چهل هزار تومان شده باشد ولی متولی و دارنده و قفنامه صحبت از چند برابر مبلغ فوق داشته است و بالنتیجه هنوز خریداری نشده .
 یکی از رفقا گفت : مگر چه کرده‌اند که قیمت را اینقدر بالا می‌گیرند ؟ سندی است
 مربوط به ایران و باید به جای امنی سپرده شود . گفتم ، البته شاید حرف تو درست باشد ،
 اما ایزراهم بدان که خانواده‌ای ششصد و پنجاه سال این کتاب سنگین و قطیور را حفظ کرده ،
 البته ممکن است بگوئید که برای حفظ موقعیت خانوادگی و تولیت و ضبط املاک چنین کرده ،
 اما باید گفت که اولاً چنین نیست ، چون بسیاری از املاک بطور کلی از میان رفته‌اند و اصولاً
 بلاfaciale پس از مرگ رشید الدین همه آثار او خراب و قاعاً صفصفاً گردید (زیرا مردم عقدة
 بیچارگی و ستمکشی خود را با خراب کردن آثار رشیدی شکافتند) ، ثانیاً آنکه ، ولو چنین
 باشد ، درین ششصد سال که بیش از بیست نسل گذشته است ، اینان در برآ بر همه مهاجماتی که
 در تبریز شده است ، تنها به حفظ این اثر گرانقدر پرداخته‌اند : هجوم متعدد عثمانی و به قول
 صاحبان تواریخ قدیم «رومیه شومیه» چه در عصر صفوی وجه بعذاز آن ، مهاجمات تیموریان ،
 قتل و غارت و مهاجمات روسها ، وقایع مشروطه و درهم پاشیدگی اوضاع آذربایجان ، هر یک
 ازینها ایجاد می‌کرد که صدها اندالاین اسناد را باودسازد ، بسا بوده باشند کسانی که نتوانسته‌اند
 دختر و فرزندان خود را از چنگ مهاجمان نجات دهند ، ولی به حفظ این ذخیره گرانها
 پرداخته ، آنرا خانه به خانه و شهر به شهر همراه برده و حفظ کرده‌اند ، پس اگر پولی در
 ازاء آن داده شود کاری عبث نیست ، مضافاً باینکه حتی ۱۵۰ هزار تومان هم به او بدهند ،
 پول پانصد متر زمین خشک خالی در بیان بانهای اطراف تهران بیشتر نخواهد شد !

بهر حال آرزو اینست که این سند برای موزه یا دانشگاه تبریز و یا بهتر از آن برای
 آرشیو ملی ایران خریداری شود و کاش چنان باشد که این سند گرانقدر به عنوان نخستین
 سند پایه گذار آرشیو ملی ایران خریداری شود ، و برآسas آن ، یک آرشیو بزرگ که
 اساسی ترین مرکز و مرجع اسناد تاریخی خواهد بود فراهم آید ، چنانکه دیگر ممالک بزرگ
 و کوچک دنیا چنین آرشیوهایی دارند .

* * *

ناهار جمعه با سخنرانی تشرک آمیز مستشرقان و مهمانان تهرانی پایان یافت وهمه از
 صعیمیتی که در دانشگاه تبریز دیده بودند شکر گزاری کردند و عصر جمعه عازم تهران شدند و
 بدینظریق کنگره خواجه رشید الدین پایان یافت ، آرزوی همه محققان آنست که سخنرانیها
 و مطالب ایراد شده نیز یکجا چاپ و منتشر شود .

باستانی پاریزی

مجله یغما - کسانی که در باره خواجه رشید الدین تحقیق می‌کنند باید از مطالعه تاریخ
 اولجاتیو تأثیر ابولقاسم کاشانی نیز غفلت نورزند . این شخص مدعی است که جامع التواریخ
 را او نوشته و قرار بوده دانگی از انعام سلطان را رشید الدین باوبده و نداده و دعوی ها و
 حرف های دیگر

خاطره‌ها

- ۳ -

در سال ۱۳۱۶ که قانون تقسیمات جدید کشور به مرحله اجرا درآمد و ایالات و ولایات و بلوک و قصبات به استان و شهرستان و بخش بدل گردید و وزارت داخله هم «وزارت کشور» شد، لازم آمد که درسازمان این وزارت توانه نیز تجدید نظری شود و این دستگاه زنگ زده رنگ نوینی به خود گیرد. پس عقلایی قوم به تدبیر این مهم پرداختند و «پی مصلحت مجلس آراستند». سرانجام رأی بر آن قرار گرفت که این نوسازی از پایه آغاز گردد، که به گفته سعدی «پای بست آمدست پس دیوار».

دکتر محسن نصر که در آن زمان رئیس اداره اطلاعات و بررسی‌های جفرافیائی وزارت کشور بود، نظرداد که نخستین گام در راه تجدید سازمان وزارت کشور این است که به جای نایب‌الحکومه‌های قرون وسطائی گروهی از کارمندان با استعداد و خوشنام، پس از طی یک کلاس اختصاصی و دیدن یک دوره کوتاه آموزش، «بخشدار» شوند و جای نایب‌الحکومه‌های عین‌الدوله‌ای را بگیرند.

این رأی پسندیده آمد که پخته بود و سنجیده واژوهه به فعل در آوردن آن نیز بالنسبه آسان و در حیطه امکان. ولی تربیت والیان و حکمرانان بس دشوار و چه ساه‌حالی نمود که هر چه بودند، چه گل و چه خار، تغییر پذیر نبودند. لیکن اینان به نسبت چوب تر بودند و انعطاف بیشتری داشتند و «چوب تر را چنانکه خواهی پیچ».

لاجرم «کلاس بخشداری» به راه‌افتداد و تدوین برنامه و تعیین مواد درسی و بالاخره اداره و گرداندن کلاس و سرانجام به کار گماردن «فارغ‌التحصیلان کلاس بخشداری» و تعیین محل خدمت آنان شدناهک در اختیار دکتر محسن نصر قرار گرفت.

نخستین دوره کلاس بخشداری به پایان رسید و پنجاه نفری از امتحانات فائق بیرون آمدند.

در این گروه، چون شرط منظور نگشته بود، از جوانان بیست و پنج ساله تام‌دان پنجاه ساله وجود داشتند. روز انتخاب محل مأموریت برای بخشداران فرارسید.

دکتر محسن نصر گردانی خود را صندلی‌های لهستانی نهاد و همه را از پشت در درون خواند و به نشستن امر کرد.

دکتر محسن نصر اصولاً در کار عجول و شتابزده است، همچنین در تحریر و تحریر. چنان به سرعت حرف می‌زند که به اصطلاح انگلیسی، شنو نده قادر به «تعقیب» و «دنیال کردن»، حرف‌های او نیست و عقب می‌افتد! در تحریر می‌نیز با آن که بسیار جلد و چا بک است باز قلم از نوشتن

افکار بلندپرواز اولنگ می‌ماند ولا جرم خط اورا برای دیگران (وحتی گاه برای خود وی نیز) لا یقراً و ناخوانا می‌سازد!

همه آن گروه پنجاه نفری می‌خواستند که بخشدار شمیرانات، شهریاری، درامین و شهریار باشند و یک قدم فراتر نمی‌رفتند. و با آنکه بیشتر شان اهل ولایات و زادگان روستاها بودند، یارای ایستادگی دربرا بر جاذب تهران را نداشتند. همین جاذبه است که جمعیت تهران را ظرف سی سال اخیر از سیصد هزار به مرتبه میلیون رسانده است و این جاذبه هنوز هم کار خود را می‌کند و سیل مهاجرت مردم شهرستانها به پایتخت همچنان پشت بند دارد و تنها چاره‌این است که متصدیان بر نامه ریزی کشور و سرنشیه داران پایتخت نشین، دستور قرق آن کریم را به کار بندند یعنی از آنچه خود دوستدارند بخش نیز به مردم بخش‌ها اتفاق کند و از عوامل و موجباتی که تهران را چنین دلخواه و شیرین ساخته سه‌می نیز به روستاها برند.

دکتر محسن نصر برای اعزام فارغ‌التحصیلان کلاس بخشداری به بخش‌ها جذب شد که قاب کردن آنان چاره‌ای نداشت. پس ناگزیر رفتاری رسمی و خشن و قاطع در مقابل ایشان پیش گرفت و برای آنکه تدبیرش بیشتر کارگر افتد به خلاف عادت، که همواره خندان و گشاده رو بود، گره بر ابروان انداخت و روی ترش کرد. حق هم داشت که

«لubits شیرین اگر ترش ننشیند مدعیانش طمع برند به حلوا»

خلاصه آن که اگر دکتر نصر اندکی نرمی می‌نمود هر آینه بخشداران اورامی خوردند! پس به آنان امر کرد که یکان بر صندلی کنار میز او جای گیرند و او بخش‌های «بلا متصدی» را نام ببرد و هر کس به بخشی رضایت داد همان لحظه بگوید و کار فیصله یابد، و گرنه سرش بی‌کلام می‌ماند. ترتیب کار این بود که همه بر می‌خاستند و بر صندلی بالا دست می‌نشستند تا صندلی به صندلی به دکتر فرزدیک می‌شدند. دکتر نصر از هر جهت ابتکار عمل را در دست گرفته بود و بخشی چند از چهار گوشۀ کشور با شتاب و سرعت تمام بزرگان میراند: «ماکو، ابرقو، مغان، برآزانجان، ایرانشهر، آذرشهر، آمل، زابل. دیگه تموم شد.» اگر کسی مجال آن نمی‌یافت که فی‌المجلس یکی از آن بخش‌ها را بر گزیند، دکتر نصر به لحن قاطع به وی اخطار می‌کرد: «پس شما کار نمی‌خواهید. تشریف بی‌رید.» جای «نک و نال» و «چک و چانه» هم نبود. دکتر نصر اورا رها می‌کرد و به دیگری می‌پرداخت.

در میان آن جمعیت مردی بود میان سن، باریک و بلند، با رخساری رنگ پریده و مهتابی و عینکی زنگاری. کت و شلواری مشکی و آراسته بیرون داشت. تسبیح صد دانه شاه مقصودی را با وقار و متناسب بسیار در دست می‌گرداند و خود نیز در سلک دیگران همچون دانه تسبیح می‌گشت تا به صندلی واپسین رسید. دکتر نصر که گرم شده و به اصطلاح «دور برداشته» بود، یک دوره تسبیح اسمی بخش‌ها را بسر او برخواند. آن مرد نیز در کمال برداشته و خونسردی همه را گوش کرد و چون دکتر نصر منتظر پاسخ ماند، با صدایی ملاجم و آرام گفت: «بنده مجدد ضیائی، نماینده زنجان آمد. ام عرض کنم که اگر از آقایان چند نفری داوطلب بخشداری در بخش‌های شهرستان ما بشوند بنده به سهم خودم برای هر گونه همکاری در اجرای قانون عمران حاضر و آماده‌ام.»

دکتر نصر چون این سخن بشنید و آن مرد را بشناخت یکباره همان قیافه خندان خود را بازیافت، زنگ را به صدا درآورد و دستور چای داد.

آن زمان این همکاری و همفکری که اکنون میان مأموران دولت و نمایندگان ملت برقرار است وجود نداشت و کار کنان ادارات و کلا رانی شناختند.

مرحوم مجدهضیائی مردی سلیم و کریم بود و به عمران و آبادانی علاقه‌ای تمام داشت و در این راه کوشش شایان می‌نمود. رحمة الله عليه.

دکتر محسن نصر افکار تازه داشت. به کار علاقه‌مند بود و یک پارچه حسن نیت و شوق و حرارت. در وزارت کشور مقامات مدیر کلی و معاونت و استانداری را طی کرد. شهردار پایتخت و وزیر کار هم شد.

اکنون آن چیزی است که از نخست می‌باشی بوده باشد یعنی «استاد». استاد دانشگاه ملی و مدرسه عالی دختران است و درس اقتصاد می‌دهد که خود استاد این فن است!

دکتر محسن نصر گشاده رو و فروتن است، راستکار و درست کردار است. سخن حق می‌گوید وزیر بار باطل نمی‌رود. خدای سلامتش بدارد و توفیق خدمتش عطا فرماید.

محمدعلی ریاضی بزدی

یادی از شادر و آن حسین پرتو بیضائی

همچو لاله داغدارانی سیه پوشیم ما
گوئیا خود وارث خون سیاوشیم ما
ازدل پرخون قدح‌گیر و قدح نوشیم ما
چون خم لبریزمی خاموش و درجوشیم ما
با هزاران نیش خار غم هم آغوشیم ما
شمع جمع و باهزاران شعله خاموشیم ما
چون حبابی برسر آب عمر سرپوشیم ما
نفهمای سرکن که از سرتا پیاگوشیم ما
ای ریاضی کی ز خاطرها فراموشیم ما
اهل معنی را غلام حلقه برگوشیم ما

همچو سون صد زبان داریم و خاموشیم ما
سوگوارانی سیه پوشیم و دامن غرق خون
ساقی بزم حریفان وقت و جای جام می
چهره‌ها آرام و لبه‌اسکت و جان پرخوش
همچو بلبل برمزار گل که پرپرشد بیان
بی فروع روی پرتو اوستاد نظم و نثر
با نسیمی محوشد پرتو که چندین صبح دم
بار دیگر ای هزار آواز گلزار ادب
این غزل را ما باستقبال پرتو گفته‌ایم
پرتو ابر اهل صورت خواجگی هم مشکل است

اقبال نیاهی

مدرسه دارالفنون

(۷)

با اینکه دارالفنون علاوه بر تابستان، ماه مبارک رمضان تعطیل می شد^۱ شاگردان برنامه سالیانه خود را با موقیت تمام به پایان می رسانند و خویش را برای گذراندن امتحانات پایان سال تحصیلی آماده می کرند.

از زمانی که وزارت علوم تأسیس یافت و به اعتضادالسلطنه سپرده شد، دارالفنون به کوشش آن مرد داشمند و پر کار رونق و اعتبار بیشتر یافت.

او هر روز در دارالفنون حاضر می شد، با معلمان ایرانی و خارجی انجمن و از آنان خواهش می کرد چندانکه می توانند در پیشرفت تحصیل شاگردان کوشش کنند. او در تمام مدتی که وزارت علوم و دیگر اداره دارالفنون را داشت از یاد این مدرسه غافل نمی ماند. و بهترین اوقات عمر خویش را زمانی می شمرد که بهبود وضع مدرسه می اندیشید و عمل می کرد. از بیم آنکه مباداً معاشرتش با دیگر وزیران و درباریان، یا سفر کردنش در داخل و خارج وی را از انجام وظایفش که مهم ترین آنها اداره دارالفنون بود بازداردازدید و بازدید و سفر کردن چندان که می توانست پرهیز می کرد و اگر اتفاقاً شاه او را به همسفری خویش برمی گزید و به دورشدن از پایتخت ناچار می شد همکارانش را به مواطبت در حسن جریان امور مدرسه سفارش و تأکید بسیار می کرد.^۲

۱- شاگردان مدرسه دارالفنون یک ماه رمضان را به قاعدة متداوله سنت از قبل تعطیل نموده اندولیکن مشغول ترجمه و تذکره درسهای گذشته می شوند که درسهای گذشته از یاد ایشان محفوظ شود «روزنامه دولت علیه ایران شماره ۵۱۷».

- این اوقات که ایام صیام و اوقات عبادت است شاگردان مدرسه من خص و هر یک بتقدیم شرایط صیام و عبادت مشغولند. «شماره ۴۷۶ روزنامه دولت علیه ایران مورخ ۱۴ رمضان ۱۲۸۷».
- ۲- چون امر و مقرر گردید که اعتضادالسلطنه وزیر علوم در این سفر خیریت اثر (سفر شاه به گیلان) که در روز یکشنبه بیستم شوال ۱۲۸۶ آغاز شد) ملتزم رکاب سعادت انتساب باشد معزی الیه امورات متعلقة خود را به مخبرالدوله علیقلی خان سرتیپ اول و رئیس کل تلکراف ممالک محرسه ایران و جعفر قلی خان رئیس مدرسه مبارکه دارالفنون و میرزا اسدالله

اعتضادالسلطنه برای استفاده شاگردان و معلمان در سال ۱۲۸۰ قمری کتابخانه نسبه مجهر و معتبری از کتابهای فارسی خارجی تشکیل داد و سال بسال بر شماره کتب آن می‌افزود. چنان‌که یاد شد معلمان خارجی در مدت اقامت خود در ایران به تأثیف حداقل یک جلد کتاب در رشته‌ای که تدریس می‌کردد ناچار بودند، این کتابها به وسیله معلمان ایرانی یا شاگردان ممتاز که عنوان خلیفه داشتند ترجمه و با اصل آن در کتابخانه مدرسه نگهداری می‌شد و این کتابها که بعض آنها بچاپ می‌رسید بر اعتبار کتابخانه می‌افرود.

کتابخانه دارالفنون تا زمان وزارت میرزا محمود خان علاوه‌الملک دایر و مورد استفاده شاگردان و معلمان مدرسه بود. او این کتابخانه را به کتابخانه ملی منضم ساخت و از این رو است که نسخه‌های خطی و چاپی تألیفات معلمان اروپائی دارالفنون و ترجمه بعض آنها در این کتابخانه جا دارد.

تا سال ۱۲۸۶ قمری علاوه بر روزهای عید ملی یا مذهبی و ایام سوکواری و جمعه‌ها و ماه رمضان، دو شنبه‌ها نیز مدرسه دارالفنون تعطیل بود، اما روزهای دیگر تمام فصلهای سال شاگردان با فعالیت قابل تحسین تحصیل می‌کردند. در این سال به تابستان، گرمی هوا چنان شد یافت که تعلیم و تعلم را بر شاگردان واستادان دشوار کرد. ناچار «قرارداده شد که شاگردان مدرسه مبارکه دارالفنون و اطباء نظام وغیر نظام چهل روز از ایام تابستان را بجای دوشنبه‌های سایر اوقات سال تعطیل نمایند و مرخص شده به ییلاقات رفته و معلم و متعلم بنا بر قرارداد کلیه اهل علم چند روزی را از بابت شدت گرمی و حرارت هوای آسودگی اختیار کنند و از این تعطیل نظر به دایر کردن تحصیل ایام دوشنبه ضرری در تحصیل سالیانه پیدا نشود. لهذا مدت چهل روز را معلم و متعلم تمامی مرخص شده هر یک باکسان خود به ییلاق رفتند.^۱» این نخستین تعطیل قابستانی دارالفنون بود و در هیچ‌یک از دوره‌های تحصیلی، شاگردان از چنین تعطیل طولانی استفاده نکرده بودند. جعفرقلی خان رئیس دانا و پرکار مدرسه می‌دانست که پس از پایان یافتن تعطیلات شاگردان آسان به میل خود در یک روز به مدرسه باز نمی‌گردند، چاره‌گری را از سه‌چهار روز پیش از خاتمه تعطیلات، فراشان مدرسه را به خانه آنان راهی می‌کرد و پیغام می‌فرستاد که همه بی‌عذر و بهانه روز معین برای ادامه تحصیل به مدرسه روی آورند.

→ خان نایب اول وزارت علوم و شاهزاد میرزا رئیس دارالطباء دولتی با کمال سفارش و تأکیدات محول و واگذار نموده و هر یک در نهایت مراقبت و مواظبت به امورات متعلقه به خود رسید گی داردند. شماره ۶۴۸ روزنامه دولت علیه ایران مورخ پنجشنبه ۲۷ شوال ۱۲۸۷

«...اعتضادالسلطنه وزیر علوم که حسب الامر اعلیٰ مأمور و احضار به ملایر بودند روز دوشنبه ۱۸ رمضان المبارک (۱۲۸۷) راهسپار طریق اطاعت گردیده روانه شدند. امورات متعلقه به وزارت مربوی دارالفنون را به مباشرین سپرده تأکیدات اکیده در مراقبت و مواظبت خدمات دیوان اعلیٰ نمودند و بحمدالله تعالیٰ کمال انتظام در تمام امورات مربوی حاصل است...» از همین روزنامه.

تا زمانی که مردم تهران به خواندن روزنامه عادت نکرده بودند ، رئیس دارالفنون ناچار بود که در پایان تعطیل تابستان شاگردان را به وسیله مستخدمان مدرسه از باز شدن کلاسها و آغاز کار آگاه کند اما پس از اینکه روزنامه بیشتر و مطالعه روزنامه نسبة رایج شد خبر افتتاح مدرسه پس از پایان تعطیلات تابستانی ، در روزنامه هادر جمی گردید و شاگردان جدید برای نامنویسی در کلاس اول ، و شاگردان قدیم برای ادامه تحصیل در کلاس بالاتر دعوت می شدند . ۱

لازم به یادآوری است که تا چند سال بعد تعطیل ماه رمضان همچنان معمول بود و در این ماه شاگردان بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه و عبادت می کردند .
علمای ایرانی به طیب خاطر جهد بسیار می کردند اما دو سه تن از علمای اروپائی یا حقیقته در رشتۀ خود معلومات کافی نداشتند یاما میل به پیشرفت شاگردان نبودند و بدینجهت بهره علمی شاگردان اندک بود .

اعضاد السلطنه چون آنان را به کار آماده ومصمم نیافت بعلاوه بعضی از علمای خود را برای ترک خدمت و عزیمت از ایران حاضر کرد بودند در صدد چاره جویی برآمد . مقارن این احوال فرج خان امین الدوّله که مردی دانشمند و دانش پرور و روشن بین و خردمند بود با عنوان سفیر مخصوص برای انجام دادن کارهای مهم سیاسی در اروپا بسرمی برد . شاهزاده وزیر علوم حضور چنان شخص دانا و هشیار و صاحب نظر را در اروپا ملاقات شمرد و اعتماد الدوّله صدر اعظم را وادار کرد که فرج خان را به انتخاب و اعزام چند تن معلم ورزیده و فعال مأمور نماید .

میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوّله با اجازت ناصر الدین شاه روز هفتم رمضان سال ۱۲۷۳ به فرج خان امین الدوّله نوشت که پنج تن معلم برای تعلیم فن پیاده نظام که درجه یکی از آنها سرتیپ یا سرهنگ باشد و چهار نفر دیگر که درجه یا وری یا سلطانی داشته باشند ، یک معلم فیزیک ، یک معلم معدن شناسی و دو نفر معلم هندسه ، سه معلم توپخانه که درجه یکی از آنها سرهنگ باشد و دو نفر دیگر درجه سلطانی داشته باشند ، یک نفر معلم علم قورخانه ، یک معلم شکر سازی انتخاب کند و اعزام دارد .

صدر اعظم به فرج خان توصیه کرد :

«این معلم‌ها را از دولت بهمه فرانسه بخواهند که مردمان نجیب درستکار منتخب نمایند و از جانب دولت به آنها سپرده شود که منظورشان واقعاً تربیت قشون و صاحب

۱- «چون مدرسه دارالفنون روز شنبه اول برج سنبله مطابق ۲۶ ذی قعده افتتاح خواهد شد ، اخطار می شود که از روز سه شنبه بیستم برج اسد مطابق ۱۵ ذی قعده تا یک هفته بعد ، دفتر ثبت اسامی قبل از ظهرها در مدرسه باز خواهد بود و داوطلبان ورود به کلاسهای مدرسه دارالفنون می توانند در اوقات مزبوره معینه حاضر شده اسامی خود را ثبت نمایند و نیز خاطر داوطلبان را مستحضر می دارد که برای کلاس اول پنجاه نفر شاگرد بیشتر لازم نیست که قبول آنها هم از روح نمره ترتیبی امتحان شش ماله است . اداره دفتر مدرسه دارالفنون» شماره ۱۶۳ سال سوم روزنامه ایران مورخ پنجشنبه ۱۷ ذی القعده ۱۳۳۷ قمری برابر ۱۲۶۸ شمسی .

منصبان ایرانی باشد نهاینکه یک سال دو سال در ایران بیایند، راه بروند، مواجهی بگیرند و برگردند.

مثلاً معدنجی مثل آن معدنجی نمساوی نباشد که جمیع کوههای ایران را به خرج و پول مادرید و معادن زیادهم پیدا کرد و هیچ به کسان مانشان نداد و فایده از برای ما حاصل نشد تامرد و پی کار خود رفت.. «فکتی هم همین حالت را دارد البته در نظر دارید که کیفیت شمع ساختن و جوهر گوگرد گرفتن را به احدی یاد نداد و شاگردگان او هنوز هم چیزی نفهمیده اند. با دولت بهیه فرانسه مذاکره کرده معلمین مزبور را خواسته قرار مواجب آنها را داده نامه بنویسید و آنها را زور و روانه دارید. اما مردمان خوب باشند؛ که مرارت از برای ما پیدا نشود. باید شرط شود که در اطاعت و حکم من باشند هر روز به زحمت نیتفیم و کاریاد بدنهند، نه مواجب بگیرند و بادند هند. و همچنین معلم علم فیزیک هم با سرشنتم بوده آگاهی کامل داشته باشد و یاد بدهد. بخیل نباشد. خواهید گفت که فوکتی برای این کار خوب است از قراری که معلوم می شود او یا چیزی نمی داند و یا اینکه می داند، بخیل است به کسی یاد نمی دهد. در این صورت او چه مصرف دارد؟ معلم دیگر که به این اوصاف نباشد و آگاهی کامل داشته باشد باید از دولت بخواهید؛ و اگر از فوکتی صاحب مطمئن باشید که آگاهی کامل و علم تمام دارد و بخل و حسد نمی کند و یاد می دهد بسیار خوب، والاکس دیگر را اجیر نمایید. خلاصه در باب این معلمین خوب دقت خواهید کرد که آدمهای با علم و مهارت و سرشته دار باشند. از دولت فرانسه بخواهید واجیر نمایید که بپادار باشند و مواجب آنها را موافق قاعده مشخص نمایید یا خودتان می آورید یا می فرستید که لازم هستند. انجام این امر منوط به حسن مراقبت آن برادر است.^۱

۱ - صفحه های ۳۳۴ و ۳۳۵ کتاب مجموعه اسناد و مدارک مأموریت فرخ خان امین الدوّله نشریه شماره ۱۱۵۵ دانشگاه تهران که به اهتمام کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی زغفرانلو انتشار یافته است.

در این نامه نیز که صدر اعظم راجع به قرارداد خرید چند کارخانه به فرخ خان امین الدوّله نوشته به کمی اطلاع فکتی اشارت کرده است.

برادر مهربان من تفصیلی را که درخصوص کارخانجات ابریشم کشی و شکرسازی نوشته بودید حالی شدم. به جهت اختیاط اختری نامه هم از برای شما اتفاق نداشت. اگر کارخانجات دیگر هم قرار می دادید که تجار کمپانی فرانسه از پول خودشان مثل آن دو کارخانه در ایران بایک قرارداد معینی راه بیندازند غریب خدمتی بود که از شما به ظهور می رسید. وقتی که در ایران بودید میل شمارا بخصوصه در چند کارخانه زیادیدم: یکی بلورسازی، ثانی ظرف سازی ثالث شمع سازی. قیمت اسباب و ملزومات این سه کارخانه را در دو نیم ورقی به مبلغ سه هزار و پانصد و پنجاه تومان برآورد کرده بودید. من هم زیاد مایل و خشنودم که این سه کارخانه در

فرخ خان امین‌الدوله باحسن‌نیت و اعتقاد صافی که داشت این کار بزرگ را به انجام رساند و معلمانی به استخدام دولت ایران درآورد.

ایران راه بیفتند. تنخواه هم حسب‌الامر به جهت شما انفاذ گردید سابقاً به شما نوشتم حال‌هم می‌نویسم این فکتی صاحب شمامرد با سرشنی خوبی نیست. میرزار ضای شما هم در دست اعتقدات او اسیر است. طوری نشود که تنخواهی بدھید اسبابی بگیرید به ایران بیاورید باطله شود و از فکتی هم کاری ساخته نشود و متصل از او غمزات تحویل گرفت. اگر لازم‌دانید استادهم با کارخانه بیاورید. در هر احوال امین‌الملک کاغذ شمارا گفتم نگاه دارند. اگر فکتی و میرزا رضا نتوانند از عهده شمع سازی برآیند خودت را فوته به کمر می‌بنند و در میدان و امیدارم شمع بسازی. تا خاطرت از طرف فکتی جمع نشود مطمئن مباش.

حاشیه: برادر البته در نظر داری که چقدر پول سرکار همایون ارواح‌نافداه را از برای فکتی خرج کردی و شمع شمع نشد. اقلام‌کاری بگنید که از خجالت سابقه بیرون بیاید زیاده نمی‌نویسم ۲۴ ذی‌حجہ ۱۲۷۳.

نقل از صفحه ۱۷۹ قسمت دوم مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله به کوشش کریم اصفهانیان — نشریه ۱۱۵۵ دانشگاه تهران.

کمال اجتماعی جندقی

غزل

آن سیه چشم به صد حیله گرفتارم کرد	چون گرفتار شدم ، اینهمه آزارم کرد
زلف افشارند به رخ ، صبح بنا گوش نمود	رنگها ریخت که اینگونه گرفتارم کرد
جلوه‌ای کرد ، ولی مهلت دیدار نداد	آن گل تازه که آواره گلزارم کرد
بسکه شد دیده من خیره براو ، رخ پوشاند	دیده‌ام کور که محروم ز دیدارم کرد
او نیامد ، تو هم ای ماه فلک سیر میا	انتظار ، از تو و دیدار تو بیزارم کرد
وصل او ، خواب خوشی بود که می‌دیدم دوش	مرغ شب ، لالشی ، با نگک تو بیدارم کرد

در صفحات بعد مثیلهات شیخ سعدی است از استاد واحد

کت مرگست از که موصول و تضمین مخاطب که فعل اشقت با آن بصور مخاطب درجی است.
با آنجایی بادا که فعل دعائی است آمد و چنانکه شاهد ادعی گوید: از هر شفی که برو طرفی
که هم ددن یار بجزای خیرش از تحواله با.

گفت
یعنی چون از این سخنی که شفی قراییر و منفعی باشد بکور حمت باد و بعد که این سخن:
تل کار در چند سخنه دو بیت دیگر هم بدنبال این مثنوی نوشته اند: هر کاین حسن داد
دختر فکر چرا (ایجا) دل بندم اند در دختر یکن ازان فرزند خویش آمد پس نام که در
فرزند کس دل در نبندم. ولی چون مضمون موهون سنت و چیز ربطی با موضوع ندارد
و شیخ مطلب را بطلب رحمت خاتمه داده و در همین سخنه ها هم نیامده علی‌توان از این از
شیخ داشت. وللهم اللہ علی الامام. دیماه ۱۳۴۳ هش. محمد جعفر واحد

خاتمه

دو سه سال پیش از این شرح برابیات مثنوی مثلثات شیخ اجل افصر المتكلمين
سعده شیرازی که از محضلات ادبی سنت نوشته و صورت صحیح کلامات مغلظ
و نامفهوم را از میان سخنه های چاپی و خطی بینان استقامت وزن و معیار صحت
مضامین دست چین کرده بود و آرزو داشتم سخنه تمام عباری پیدا شود که بتوان
در موارد اختلاف و غلطها ای اشکار سخنه های موجود آن را حاکم عادل و فاصل
میان حق و باطل قرارداد. از این‌رو وققی مقاله داشتمند مقتبیع آقای ایرج افشار
در شماره پنجم سال بیستم مجله ماهانه ادبی یعنی مدبی بر معرفی سخنه مضبوط و
مشکولی از مثلثات خواهدم با خود گفتم اینچه را می‌نویسم در یافتم و بید زنگ از استاد
برزگوار جناب آقای بیگانی خواستار شدم در صورت امکان رو نوشتی از آن

برای ارادتمند ارسال فرمایند معظم له نیز باقتضای کرامت طبع و اهمایی که در شعر
ادبیات و مساعده دوستداران ادب دارند یک نسخه عکسی ارسال داشتند
ولی در نگاه نخستین دریافت آینه هم نسخه مغلوط مغشوشی سنت مانند نسخه هایی
که نویسنده آن نداشتند و نسبتی برابر اصلی نادرست صورتی برداشته و بگویی
عقلهایی که نوشته از عربی و فهم زبان محلی آگاهی نداشتند. آکون برای رفع
استبعاد این دعوی مواردی، از اعلاط استشاد میشود.

۱) فرشتن آنجا مالف دربیت اول غلط و بخلاف سمع المخطاطی سنت زیرا الف آخر کلام
از عرب به چهارم ببالا مابد بصورت یاد نوشت.

۲) دربیت هفتم استقصاص غلط فاحسی سنت زیرا خواستن قصه مناسبی با مضمون
بیت ندارد و موافق نسخه های خطی و چاپی استقصاص بوده که نویسنده بی توجه
به معنی و مفهوم استقصاص نوشته.

۳) در هین بیت گذشته از آوردن طال و لم تفریغ که با معنی و مفهوم بیت ساز
ندازند کلمه احترام و سهام را که فاعلند و مرفع نداشتند باعلامت نسبت تشکیل.
۴) دربیت پاژدهم «که بمنور است و دیگر در بود است» فوشه و توجه نداشته که بروند،
بجایی که نموده شده تعلق نمیگیرد و باین مناقاً میان اتفاها درست نیست بلکه منافقان
میان بخشودن و بروند صدق میکند چنانکه در نسخه های دیگر فوشه اند.

۵) دربیت شاندزهم لا میلک بضم یا و فتح میم ولا مشد دنوشه و ظاهر آنرا فعل مضارع
جهول الفاعل از ماده تمیلیک تصور کرده مانند که هر کس توجه بمقادیر معنای این بیت
و دو بیت بعد از آن داشته باشد میداند که این کلمه لا میلک بفتح یا و میم ولا میم

فعل مستقبل معلوم از ماده ملال متصل بهم بخطاب است.

۶ در بیت هجدهم لفظ هم نوشته است ولی در زبان حعلی سیرا زجاجی هم رز آورده اند مگر در صورت قامیه چنانکه شاه داعی گوید: نظر لطف تو هر کرد که اوست اعانت زینه زنگو که از عام حهم هم ملحوظ. یا در صورت تاکید بجاجی نیز چنانکه داعی گوید: حدیث تن چنین خطی و جان و جان جان نزد هم بگی دل خه و از جان جان جان واپس. در نسخه هایه چهارم هم جز نسخه چاپ بروخیم یا رز یا بخریم روز ثبت کرده اند.

۷ در بیت بیست و سیم که بفارسی دری است لفظ محل و محل را مکسر حاشیه شکل کرده و در لغت عرب هردو بفتح حاگه نمی شوند.

۸ در بیت بیست و یکم مذیت نوشتہ با اینکه بهجه محل بجاجی مذیت مکن برای صورت فی میگویند در نسخه ها هم جز نسخه چاپ بروخیم فی نوشتاراند.

۹ در بیت بیست و دو قم تلفقت بجاجی تلفقت نوشت است و توجه نداشته که باقید فابرقاف معنی چیزی را بچیزی پویستان است و در ترکیب جمله فعلیه ازان باید کفت تلفقت هذا باید آنکه بصورت تلفقت هذا او هذا و چون معنی جمعیت میدهد باقید بعد سناقا دارد ولی تلفقت باقید فابرقاف معنی چیزی را نمودار و خوردان و فروبردن میدهد و ترکیب جمله ازان بسیاقی است که در بیت آمدده.

۱۰ در هین بیت لفظ شوی را باید فقط در نوشتہ و موافق قواعد املاء یافی را که بحاجی الف مقصورة است بی نقطه می نویسند.

توضیح لفظ شوی اصلاً مدد و دست است و برای ضرورت وزن شعر مقصور آملاء و این کار جائز است چنانکه ابن مالک میگوید: و قصرنی المد اضطر ارجامع عليه والعكس غافی به.

۱۰ بازدرهین بیت بجای جوان که وصف مفردی است مانند عطشان جیان نوشته
و گویا آن راجع جانع تصور کرده مانند ضیف و ضیغان بالکه نه جیان در جمع
جانع آمده و نه این صورت در همچنین سخنی صحیح و سقیمی دیده میشود.

مادر بیت بیست و پنجم بجای خطاب که سوردا تفاوت همچنین ها و صحت مسلم است
خطاب بعض خادمیم نوشته که به چو جمهوراً مابهمنون بیت ندارد.

مادرهین بیت زیر کلمه عقول نوشته «کثیب متداخل الرمل»، یعنی تل پراز دمل و صبا
قاموس در ترجمه عقول گوید: والعقول الوادی العظیم المتسع والکثیب المترکم وقا
الضیب كالعقل والقدح والسيف. بنابراین لفظ عقول مشترک در چند معنی است
و چون در ترجمه الفاظ مشترک نباید معنای مناسب با اعبار قرآن تناخاب کرد درین بیت
بمناسبت لفظ وادی که دره و گذرگاه سیل است باید دست است که عقول معنی اول نباشد
آمد و لی نویسنده بی توجه بمناسبت اسباب و قرآن از این معنی دوم ترجمه کرده.

مادر بیت بیست و هفتم بجای خفتست برخلاف همچنین ها خوفست نوشته که هر چند مادر
غلط فویی و جهی ندارد. توضیح این بیت در سخن دوبار نوشته و مکرر آن بسیار دنگی
که در بیت ۲۹ نوشته است: منه گر عقل داری برتن و هوش و پیدا است که باید باید
در تن نوشته شود.

۱۱ در بیت ۳۰ بجای رسته بافتح اول بیسته مکسر و کله بسته بافتح اول دسته بانوی مادر
مفتوح بست و تشکیل کرده.

مادر بیت سی و یک معنی را باعلامت نون مشترک نوشته و بدسته است که اینها
معنی بصیره اسم مفعول یعنی گرفتار و محکم کشیده مناسب دارد نه معنی بصیره ای.

۱۴ در بیت سی و هشتم مخلوق العوارض نوشته و آن دیشه معنی افزانکرده گرچه دیجه درست

نسخه این جمله نوشته نشد و لی بمناسبت معنی بیت و در بیت بعد از آن میتوان

دانست که مخلوق العوارض بوده (در نسخه کتابخانه ملی ملک مخلوق العوارض آشنا)

۱۵ در بیت چهل و هشتم بجای غافل از درست. عاقل از درست نوشته و مفهوم

آن عاقل بودن مخاطب و جهل و سفاهت یا جنواست با اینکه مقتضای ادب کلا

نمیست که ناصح بمخاطب نسبت جهل و سفاهت بدهد و اورا از خود برخاند -

۱۶ در بیت پنجاهم بسط الملاعِب نوشته فتح میم. ولی تاب نیاوردن گشادی بازگشای

معنی روبراهی نیست و با اینکه هم نسخه افزایشی هم صور ثبت کرد هم از میتوان بمناسبت مقام و قدر

دانست که در اصل بسط الملاعِب بوده باضم میم یعنی حنکاری و چالاکی هم بازی

و در از جهالت فویسندگان با این صورت درآمده.

۱۷ در بیت پنجاه و چهارم فسعدی با، بجای و سعدی با نوشته با اینکه در آثاری که از

شیرازی داریم و در همین شعری مثلثات همچو جا حرف اضافه (ب) تبدیل بفانش

و همین عدم نظر در لیل قاطع برخطای فویسندگ است -

۱۸ علاوه بر غلط و خطاهایی که شرحه ایم در ابیات محلی غلطهای بسیار نوشته شده

که بانداشتن معنی یا معنی مناسب در مواردی بیت را از زدن مجرای مذکوی

(هزار مسدس مقصور) ببرون برد و لی چون هم خوانندگان با این الفاظ آشنائ

کامل ندارند از تفصیل آن خودداری می‌سند.

۱۹ مقصود از اتفاقاً در فویسندگ نسخه شعری علی‌عینی و تضعیف حق او نیست بلکه بهمین اندی

که در بخش کشیده و مجموعه نقیسی از آثار متفرقه ادبی بیان دکار کذا شده از او خشنودیم
و آمرزش اورا از خدای آمرز کار مینخواهیم ولی هنگام تشخیص حرتبه و مقام علی
و ادبی اشخاص و داوری درباره اتفاقاتیها را باید گفت تا پایه اشخاص و آثار
آنچنان که هست شناخته آید و مثلاً نویسنده یک مجموعه اشعار باشد که
مایهٔ علی و ادبی معلم و استاد حافظ آله خورشید درخشنان منظومه ادب
و عرفان سنت معتبر نشود.

باری فائدہ طلب و دیدار این نسخه همین بس که دیگر دل از امید یافتن
نسخه درست کامل عیاری بپردازم و بنیخه انتخاب کرد که خود که مبتنی بر ادرا
معانی و فهم مقاصد با توجه به قرائت و شواهد سنت اعتماد بیشتری داشته باشد
و اجد - ۲۰، ۱۳۴۶

تصحیح لازم

مجله یغما از محضر جناب استاد واجد شرمنده ایم که چاپ این رساله ارجمند به
قفاریق افتاد ، و امیدداریم که جداگانه تجدید چاپ شود که در کتاب خانه های معتبر جهان
بماند و همواره مورد استفاده اهل ادب واقع گردد

چون در اثر تجدیدنظر و دقت بیشتر در شرح ابیات مثلثات بخطاها و اغلاطی برخورد
کرده ام که اصلاح آن برای نجاح بواجب و برای خواننده بسیار ارزش نده است اصلاح نامه ای ترتیب
داده کلیشة آن را حضور عالی ارسال داشتم که بمصدق الاکرام بالاتمام در پایان شرح
درج فرمایند .

اراد تمند. محمد جعفر - واجد .

اصلاحات شرح مثلثات

صفحه سطر خطای صواب	صفحه سطر خطای صواب	صفحه سطر خطای صواب	صفحه سطر خطای صواب
۱۶ ۷ بُكْنَه بِكْنَه	۱۶ آمَه آمَه	۱۶ رُوی روی	۴
۱۷ ۳ خَه خَه			۱۸ ۴
۱۷ - بعد از هر سه نونه شود، ولی در این بیت شیوه چون حرف خا ماقبل آخوند مکونه نونه میشود.	بِسْم بِسْم	بِيَقْدِشْت بِيَقْدِشْت	۱۷ ۵
۱۸ ملِسَنَه مَلِسَنَه	بِاَضْمَادِ الْأَوَّل بِاَضْمَادِ الْأَوَّل	بِكَرَادَال دَكَرَادَال	۲ ۶
۱۸ بَدَن بَدَن			۲ ۶
۱۸ ۱۶ يَا بِيَشْتَر يَا بِيَشْتَر	بِيَقْدِشْت بِيَقْدِشْت	نَابِيَذَهَ كَبِيرَ نَابِيَذَهَ كَبِيرَ	۳ ۷
۱۸ ۱۷ حَذَارَا حَذَارَا			۵
۱۹ ۶ غَت غَت	بَكَر بَكَر		۶ ۷
۱۹ ۱۲ بِبِسْلَت بِبِسْلَت	بِرْخَوَان بِرْخَوَان		۱ ۱۱
۱۹ ۱۳ بِيَقْدِشْت بِيَقْدِشْت	بِيَقْدِشْت بِيَقْدِشْت		۱۷ ۱۱
۱۵ ۲۱ بَلَگَ بَلَگَ	بَلَگَ بَلَگَ		۴ ۱۲
	بِلَكْشِي	بِلَكْشِي	۱۹ ۱۲
	أَبْنِه	أَبْنِه	۴ ۱۳
	أَوْرَد	أَوْرَد	۱ ۱۴
	بِاَضْمَامَه زَهَرَه	بِاَضْمَامَه زَهَرَه	۹ ۱۵
	بُكْنَه بِكْنَه	بُكْنَه بِكْنَه	۴ ۱۶
	بِجَنَت	بِجَنَت	۴ ۱۶

حاج محمدعلی حکیم

استاد عرفان و حکمت

در دانشکده الهیات و معارف اسلامی

نظری به جام جم

وحدت حقیقی چیزی در برابر ش نیست و نبوده تا در عدد در آید حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده است. لان مالاثانی له لايد خل فی باب الاعداد. واز هیچ جهت تقسیم و تغییر نمی پذیرد تا فنا وزوال بر او روا باشد و غير او چیزی نیست مگر بوهم و خیال.
این کثرت دو عالم از بود تست محکم گر در میان نباشی جز ذات او نباشد بیوی او همه مست شوند و بظهور هیچ باقی نماند.

خبر از خوبی تو چون توان داد کسی کو دید حسنست بیخبر شد
چون ذات جلوه کند غیر ذات نیست آنجا که ذات هست بكلی صفات نیست
تو حید حقیقی جز بهم جو اغیارحتی خود واقع نگردد. عرفاء این محورا عشق نامیده اند
زیرا از عاشق هر چیز غیر معشوق نایبود است. حضرت پیغمبر (ص) به تحریر رب زدنی فیک تحریرا
و حق تعالی به ضلال و جدک ضلا فهدی تغییر فرموده است.

اکمال و ظهور و غلبه دین حق بظهور حق است هر چیز از حق تعالی یعنی از نور و ظهور
باندازه گنجایش خود درمی یابد. بنا بر این اگر کسی گوید حق تعالی بمن فرموده است تو من
شده ای من همه تو ص ۱۴۲ صرف توهم و خیال باطل است.

عاشق از آن ما است ولی ما نمی شود آئینه رونما است ولی رو نمی شود
ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت واجب بحلوگاه عیان نانهاده گام
شبی ره فرموده. حد برای ذات قدیم و حروف برای کلام اتش نیست یعنی حضرت
ختمی مرتب (ص) و جبرئیل حروف را در معنی یافته اند چنانچه زبان از دل تکلم می کند و
همه اعضاء نطق اورا شنیده اطاعت مینمایند مانند شنیدن اشیاء کلام الهی را تا همه شخص گوش
نگردد کلام بی جهت الهی را که از همه جهات شنیده می شود نخواهد شنید چنانچه تا همه اش
بیننده نشود نور حق را نتوان دید بعكس اهل حس که معانی را از حروف در می بند حضرت
امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده است. لاصوت يقرع انما کلامه فعله.

اخیراً کتابی بنام (جام جم) دیده شد که برای خداوند متعال ایستاندن ص ۲۴۱ سخن
کفتن مانند شخصی با شخص دیگر ص ۱۹۷ و ص ۲۵۲ قائل شده و گوینده آن کتاب خود را
بمنزله خداوند ص ۱۰۲ و مانند علی عليه السلام در رهبری ص ۸۴ و حجت خدا ص ۱۲۲ و

پانزدهمین معصومین ص ۵۵ توهمند است غافل از اینکه حجت خدا و چهارده معصوم ولایت کلیه از ازل تا ابد داشته و چیزی از آنها بیرون نیست و کسی در عرض آنها نمیباشد. این تصورات ازوهم و هواجس و تسویلات نفسانیه است و چنانچه باعث آن حقانی بود حقیقت را می دید و اظهار اینگونه مطالب را نمی نمود.

هر که را اسرار حق آموختند
در صفحه ۷۲ میگوید. المنة لله كه زطاعات گذشتیم.

آیه اطیعو الله واطیعو الرسول و اولی الامر منکم اختصاص بمورد و شخص خاص و زمان مخصوص ندارد مگر اینکه عقل مورد تکلیف از شخص زائل گردد.

چون خود را سی و هشتین ارکان سلسله الذهب معرفی کرده است ص ۳۶ ناچار برای اینکه کسی آنها را مانند این شخص گمان و فرض ننماید عرض میشود. آنان برخلاف اینان در کتابهای خود جز سیاست حقوقی و مناقب حضرت ختمی مرتب و حضرات ائمه علیهم السلام اظهار چیزی نکرده بلکه خود را کلب آستان حیدر نامیده اند. تا اشتغال بصورت درکار است دل شخص از ادراک معنی بیکار است.

کی بود از عاشقان ذوالمن	عاشق تصویر و هم خویشن
لیک نتوان کرد این با آن قیاس	هر دو جنبش آفریده حق شناس
خود پشمیان نیست مردم تعش	زان پشمیانی که دادی لرزه اش
کی کنند اندر صفات او نظر	و اصلاح چون غرق ذاتندای پسر
کی بر نگ آب افتاد منظرت	چونکه اندر قعر جویا شد سرت
لیک قلب از زرنداند چشم عام	طالب زرگشته جمله پیر خام

چگونه به لمن المک الیوم و عدم اصلی خود رسیده کسیکه خود را مستغنى بالذات میداند ص ۱۱۱ زیرا در مقام ظهور حق ملک تنها برای خدا دیده میشود بیننده حق برای خود نه کمال، نه حال، نه مقام و نه ذات می بیند و همین است معنی درویش زیرا بر خورد به فقر ذاتی غیر از خدا بخصوص خودش نموده. یا ایها الناس انتقام الفقراء الى الله والله هو الغنی . غنارا منحصر در حق می بینند نه اینکه میگوید هاتفی ندا داد. انک على کل شئ قدریں ص ۸۳ مستولی بر همه چیز بتوان اتایی و قدرت جز ذات حقوقی نیست و لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ص ۹۱ جز از حضرت ختمی مرتب رواییست زیرا آن حضرت هم از مرسلين است و کسی برتر از او نمیرسد تا بگوید در مقام من او نیست آنکه خود را هم باب نامید چنین ادعائی نکرده است.

اشخاص ثقه ای نقل کرده اند که حضرت وحید الاولیاء بصاحب این کتاب که میگویند آنرا (مریم ثانی) تصحیح کرده است فرموده . آیا میخواهی نمایشات علی محبوب باب را تازه کنی چونکه از میخانه مستی ضال شد تسخیر و بازیچه اطفال شد

رسیده بحقیقت چنانچه امثال و صور بیند چون عقلش کامل و خالص است حقیقت و معنی را از صورت درمیابد و در مقام صورت توقف ندارد. تلك الامثال نظر بها للناس وما يعقلها الا العالمون بخلاف اهل وهم و خیال و عقل منسوب بوجه که صور را حقائق و سخن را بر ترازوی

والهام می‌پندارد درصفحه ۴۳ میگوید نه بالهام وبوحی بل باسخن ... مستقیماً باوی ایم در سخن . ازاین جهت هیچ یک از بزرگان چنین اظهاراتی نکرده بلکه حضرت ختمی مرتبت (ص) هم نزول را بامر و جبرئیل نسبت داده نه به خداوند .

گر حفظ مراتب نکنی زندیقی درصفحه ۲۰۷

قبض و بسط را درمقام نفس اماره دانسته و خوف ورجاء را نسبت بنفس لوامه داده است نشانه اینست که ازعرفان و مقاماتش هیچ اطلاع وخبری ندارد .
حضرت نجیب الدین رضا فرموده است.

تا تو طفلى پس بدانت حاجتی است
فارغ از حس است و تصویر و خیال
زانکه او را پرده پندار نیست
مرتعین گردیده از حق برهدی
این تصور این تخیل لعبتی است
چون ذطفلى رست جان شد دروصال
أهل معنی را بدعوی کار نیست
کی بکار غیر پردازد فتی
حافظ میگوید .

تا بیخبر بمیرد درعین خود پرستی
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
کافرا که خبر شد خبری باز نیامد
با مدعی مگوئید اسرار عشق ومستی
شیخ سعدی نیز آورده است .
ای مرغ سحر عشق زپروانه بیاموز
این مدعیان در طلبش بی خبرانند

پیمان یغمائی - سمنان

راه پیشینیان

برآن سرم که شوم رهنمای غم گینان
زمانه دشمن کس نیست هیچ جزا یان
زمستی است که دم می زند زمسکینان
چرا نباشد خصم حریر بالینان
همای عشق وسعادت به دست گل چینان
غین زشو کت وجاه و جلال شاهینان
مگر ذ فکرت پوج و پلید بی دینان
که در زمانه شودهم طراز جان یینان
رهی به طرز سخن جز ره نخستینان

دلم گرفته ز پرت و پلای بدینان
به جان پاک دلان درد غم زبد بینی است
شراب خوار تبه کار رانده از همه جا
قمار باز که جز پوریا ندیده به عمر
گلی ز گلشن عرفان نه چیده چون بیند
شگفت آن که زفتر حسد شود خفاش
بلی تصور این آرزو نخواهد شد
اسیر بیش و کم تن محال و ممتنع است
میاد آن که توقع کنند از (پیمان)

دستوری در نویسنده‌گی و داستان سرائی

در شماره شهریور ۱۳۴۸ « یغما » بازداشتی بقلم آقای وجданی خواندم که « ماه با نو » عنوانش بود . چه داستان خوبی است و چه خوب نوشته است . دلم میخواست صدها نسخه از آن بر میداشتم و برای هموطنان جوانم که شوقی بدارستان نویسی دارند میفرستادم و میگفتم نمونه خوب میخواهید این . سرمشق سزاوار میجوئید این . خواهند گفت این انشاء و طرز نگارش با آنهمه ابیات مناسب و شواهدی که عبارت را ترسیع نموده و آن‌همه ضرب المثل‌ها و اصطلاحات و تعبیر و حتی خود موضوع تعلق بزمان گذشته دارد و امروز باید خشت نواز قالب تازه زد و باید انشاء دیگری را متداول ساخت که با تحولات ود کر کونی زندگانی کنونی ما متناسب باشد . بسیار خوب ، حرفی است حسابی و مهام حرفی نداریم که داستان سرایان جوان و نامجوی ما جد و جهد داشته باشند که نوبر و متاع تازه‌ای بیازار بیاورند ولی بشرط آنکه مانند انشاء و طرز و سبک تحریر وجود داشته باشند و لذت بخش باشد و از لحاظ صرف و نحو صحیح و از حیث فصاحت استوار و رسا نه آنکه بقول دکتر محمدعلی اسلامی (در مجله « نگین » شماره تیر ۱۳۴۸) نگارش لغومای خام باشد که حتی ممکن است پاره‌ای از خوانندگان فارسی زبان هم (که واقعاً دلشان میخواهد چیز بخوانند و تفریحی بگفند و بر سرمهایه اندک معنوی خود قدری بیفزایند و باین قصد و نیت از عایدات قلیل خود که شاید همیشه کفاف نان و آب آنها و کسان آنها را هم نمیدهد مبلغی که بخرید کتاب و مجله و روزنامه مصروف میدارند) درست از آن سر بردنی اورند . دکتر محمدعلی اسلامی در این باب چنین نوشته است و مطلب را بقدرتی خوب بیان کرده است که البته و صد البته همانا بهتر که عین عبارت ایشان را اینجا نقل نمائیم : مینویسد :

« من انکار نمیکنم که هم در شعر و هم در نثر امروز ایران استعدادهای خوبی دیده میشوند و اینها هستند که باید دور از زرق و برق و شهرت‌زدگی ادبیات ایران را میبین جنبه‌های مثبت و خلاق روح ایرانی بسازند و حقیقت این است که من بنامهای شناخته شده ، از چند نفر که بگذریم چندان اعتقادی ندارم . فقدان اصالت و حرصن خود نمای آثار آنها را مثل آدمک کوکی کرده است یعنی میشود کمی با آنها سر گرم شد ولی با آدم همنفسی پیدا نمیکنند .. »

اسلامی درباره آنچه در فوق گذشت این داوری بسیار استادانه و بلین و شیوا را دارد که چون عین حقیقت و آئینه تمام نمای واقعیت بود را قم این سطور را سخت محظوظ داشت والحق که با کلماتی محدود نکته و معنای را بیان نموده است که عقده دل شده بود و نمیدانستم بچه زبان توجیه نمایم . اسلامی مینویسد :

« یکی از شیوه‌هایی که نشانه متجدد بودن شناخته شده نشر ابتدا ، بی‌فعل ، کج و کوله ، و سکسکه است . »

وقتی باین کلمه « سکسکه‌ای » رسیدم که کاملاً وصف الحال شیوه و سبک انشاء بعضی از داستان‌سایان امروزی‌ما شده است بیاد مرحوم محمد قزوینی افتادم که یادش بخیر اگر زنده و حاضر بود از فرط شوق برپا می‌خاست و آفرین می‌خواند و می‌فرمود « الحق بهزادانه اشرفی میارزد و یک قطارشترسخ مو ناز شست دارد ».

من بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم که من این جوانانی را که در این اوآخر فارسی را طوری مینویسد که دلپسند نیست و از یک فرسخی بوی ترجمه میدهد و از آنجه میتوان آنرا روح زبان فارسی نامید خالی و عاری است (و چه بسا حتی اشخاص درس‌خوانده وزباندان هم باسانی معنی و مفهوم پاره‌ای از جمله‌ها و عبارات آنرا نمی‌فهمند) مقصص نمیدانم و خوب میدانم که عموماً چون قبل از آنکه زبان مادری خود را خوب یاد گرفته باشند چه در داخله و چه در خارج‌هه مشغول تحصیل علوم گردیده‌اند بزبانهای فرنگی آشنا شده‌اند ، و چیزهای فراوانی فهمیده‌اند و با دنیائی از معرفت و هنر آشنا شده‌اند و امروز که بایران برگشته‌اند دلشان می‌خواهد آنچه را آموخته‌اند و احساس کرده‌اند (بحکم آنکه علم و معرفت حس رسالت را بر می‌یابند) بدیگران هم بگویند و چون فارسی را درست نمیدانند مجبور می‌شوند زبان و انشاء تازه‌ای از خود درآورند و حکم گذگهای خواب دیده را دارند و چون خودشان مطلبی را که مینویسد می‌فهمند تصور می‌کنند هر خواننده‌ای خواهد فهمید .

مقصر آنها نیستند ، مقصر ما هستیم که در دیبرستان زبان فارسی را باین جوانان چنانکه شاید و باید درس ندادیم ، چرا ندادیم ، برای آنکه چه بسا خودمان هم درست یاد نگرفته بودیم و طریق درس دادن را کما هو حقه نمیدانیم و کتابهای تدریسی خوب و شایسته‌ای هم نداشتم و خلاصه آنکه جوانانمان را بخارجه فرستادیم درحالی که زبان مادری خود را درست نمیدانستند و امروز که عالم و فاضل (از لحاظ آنچه از علوم و فنون بزبان خارجی فراگرفته‌اند) بوطنشان برگشته‌اند بدیهی است که بحکم « از کوزه برون همان تراود که در اوست » با زبان و قلمی چیز مینویسد که کاملاً صبغه بیگانه دارد و خیال می‌کنند فارسی است در صورتی که فارسی نیست و تنها جامه نارسائی از فارسی دربردارد و فارسی نماست نه فارسی واقعی . یک مثال بارز این کیفیت که نظایر آن بحد وفور رسیده است استعمال فراوانی است که جوانان امروزی ما در این اوقات اخیر از کلمه « محتوی » مینمایند که مستقیماً از زبانهای فرنگی و مثلاً از زبان فرانسه و از کلمه « کنتنو » ۲ گرفته‌اند و درست همان معنی محتوی را میدهد (چنانکه فی‌المثل می‌گویند « محتوی این نمایشنامه داستانی است عاشقانه » یا « محتوی این بسته نبات و شکر پنیر است ») که هم در مورد مادیات و هم در مورد معنویات محل استعمال دارد ولی در زبان ما یعنی زبان فارسی ندیده‌ام که بدین معنی (در مورد معنویات) استعمال

۱ - بخاطر دارم که شادروان محمدعلی فرغی می‌فرمود کار بجایی کشیده است که برای فهمیدن مطالبی که بصورت مقاله و رساله و کتاب از زبانهای خارجی بفارسی ترجمه می‌کنند و بچاپ میرسد باید متن فرنگی اصلی را بدست بیاورم والا محال است که بتوانم بفهم کم مترجم چه می‌خواسته است بگوید و خدا گواه است که من حتی امروز هم هنوز با همین کیفیت گاهی مواجه می‌شوم . Contenu - 2

شده باشد. همین آن بکتابهای لفظی که در دسترس بود در اجمعه نمودم تا معلوم شود که آیا در زبان فارسی این کلمه «محتوی» در مقام معنی و مضمون و موضوع و محمول هم آمده است یا نه و در هیچ‌گدام پیدا نشد و همینقدر معلوم گردید که از مصدر این کلمه عربی صیغه‌هایی مشتق می‌گردد که گاهی در مورد معنویات هم استعمال می‌شود ولی در زبان فارسی کلمه «محتوی» را در این قبیل موارد استعمال نگردد. ادعای من محتاج ادل و بینه و برخان نیست و هر کس بقدر کافی با زبان فارسی سروکار داشته باشد میداند که در نگارش‌های پاره‌ای از جوانان ما (همه نمی‌گوییم) نظایر این کلمات و تعبیر و اصطلاحات که ساخت بوی ترجمه میدهد بهجه میزان زیاد شده است و در نتیجه زبان فارسی دارد رفته رفته بصورتی در می‌آید که فارسی زبانان معمولی کوچه و بازاری و حتی کسانی که فارسی را خوب میدانند درست از آن سر در نمی‌آورند و خلاصه آنکه زبان ما بصورتی در می‌آید که گرتو بینی نشناشیش باز.

یکی از وظایف نویسنده‌گان حفظ و حراست زبان است بمعنی این که منطقی و معقول باشد و بخاطر داریم که در سوابق ایام اصطلاح « نقطه نظر » در میان ما باندازه‌ای متداول شده بود که حد و حصر نداشت و سرانجام شادروان محمد علی فروغی شرحی در این باب نوشت و معنی حقیقی این اصطلاح را بیان فرمود و موارد مجاز استعمال آنرا برما مکشوف ساخت و اکنون دیگر بندرت بگوش میرسد و « از نظر » و « از حیث » و از « لحاظ » جای آنرا گرفته است ولی افسوس که صدها تعبیر و اصطلاحات اجنبی دیگر (آن‌هم بدون ضرورت و لزوم) جای آنرا گرفته است و بیم آن می‌رود زبان فارسی را از قواه طبیعی خود خارج سازد.

نویسنده‌گانی از زمرة آقای وجدانی ازین نظر سزاوار تحسین و تکریمند که فارسی را از لحاظ املاء و انشاء درست و فصیح مینویسند و از طرف دیگر در پی مطالب و موضوعهای نادر و غریب و عجیب نیستند بلکه عموماً همان وقایع وحوادثی را برای ما حکایت می‌کنند که چه بسا اتفاق افتاده و می‌افتد و در ذهن و خاطر اغلب هموطنان ما حاضر و مشهود است و داستان آن در گوش ما حکم نعمه آشنارا دارد و همچنانکه هنوز هم از باشگ درای و صدای جرس و زنگ و زنگوله قطر و شتر کاروانیان (هر چند این اوقات کمتر بگوش میرسد) لذت می‌بریم و مارا در عالم روئیای پر کیف و خالی وارد می‌سازد که ساختگی و قلابی واجنبی نیست و اصالت دارد و مال طلق خودمان است و هر ایرانی شیر پاک خورده‌ای هر قدر هم فرنگی مآب شده باشد از شنیدن آن لذتی می‌برد که تا پر گ وریشه روح و روانش تأثیر می‌بخشد.

در خاطر دارم که دوست عزیز من شادروان استاد باقر هوشیار پس از آنکه تحصیلات خود را در آلمان بپایان رسانید و مقام اجتهاد و « دکتری » رسید و بطرهان برگشت با آنکه بزبان فارسی مقالات شیوه‌ای نوشتند بود (از آن جمله در مجله « علم و هنر » منتشره برلن و) شعر فارسی هم می‌گفت با اینهمه باز در یکی از مدرسه‌های قدیمی پایتخت آخوند عمامه بسر فاضلی را پیدا کرد و مدتی در نزد او زانو زد و درس خواند تا با طرز تدریس و بیان و نگارش زبان فارسی چنانکه شاید و باید آشنا شد. ای کاش جوانان ما که درس خوانده و دنیا دیده و چیزها فهمیده از خارج بایران بر می‌گردند با آن مرحوم تأسی می‌گردند و شاگردی نکرده مقام

استادی را نمی‌پذیرفتند که عرض خود بردۀ مایه زحمت دیگران باشد.

داستانهای آقای وجدانی و داستانهای دیگری که بقلم چند تن از جوانان ما بزبان فارسی حسابی نوشته میشود و خدا را شکر رفته رفته رو بیزاید است سرمشق خوبی است برای فارسی نویسی و داستانسرایی، بدیهی و آشکار است که آقای وجدانی از آنچه خود دیده و شنیده است با ما سخن میراند ولهذا هرچه میگوید. کاملاً سکه خودمانی دارد و مهر اصلت بر آن خورده است.

ما نباید تصور کنیم که طرز زندگانی ما یکباره چنان تغییر یافته که دیگر اثری از آثار گذشته و گذشتگان در آن باقی نمانده است، اگر کسی درست بدقت رسید گی کند و بنتظر تعمق بنگردد خواهد دید که در این سی چهل سال اخیر اکثریت کامل (بعقیده ما در حدود نو درصد) تمام رمانها و داستانهایی که بزبان فارسی نوشته شده است من بوط به طالب ومعانی و موضوعاتی است که در بین پدران و پدران پدران ما در گذشته ساری و جاری بوده است و هنوز هم زنده و ساری و باقی است و حتی بعضی از آن با شدت جریان دارد و متداول است. من در همین اوقات اخیر در ناف اروپا مکرر شاهد و ناظر بوده‌ام که وقتی یک نفر از هموطنان ما عازم مسافت دور و در ارای بود کسانش اورا از زیر قرآن رد میکرددند و در موقع عروسی نقل بر سر عروس میریختند و در میان حضار شاهی مسکوک نفره پخش میکرددند و در موقع ختنه سوران فرزندشان ولیمه میدادند و همینکه کسی عطسه میکرد «خیر باشد» با او میگفتند و اگر احیاناً کسی عطسه میکرد در عملی که میخواست انجام بدهد و در شرف انجام دادن آن بود (مثلًا وارد «آسانسور» شدن و یا سوار اتومبیل شدن و ظاییر آن) برایش تردید حاصل میشد و تأمل میکرد و صدھا و هزارها فمونهای دیگری از همین قبیل که همه میرساند که با این زودی و آسانی رسوم و عادات و طرز فکر و عمل گذشته از میان نمیرود و همین رسوم و عادات و اطوار واقوال و همین امثال و اصطلاحات است که خوب یا بد و زشت یا زیبایه‌ست زندگانی معنوی هر قوم و جماعتی را تشکیل میدهد. داستانهای آقای وجدانی لبریز است از اشارات و دقایق و نکاتی که همه مبین این کیفیات است و هنوز فرنگی ما بی خشک و خالی و ظاهری ما نتوانسته از میان بیرون و ریشه کن نماید و حالا که خودمانیم شاید چندان حسن و لطف و علیهم ندارد که از میان برود - مگر فرنگیها صدھا عادات و رسومی ندارند که بکلی بی اساس و مبنی بر موهومات و خرافات است و رویه مرتفعه چندان لطمہ و خللی هم بزندگانی روزه روزه آنها وارد نمی‌سازد و مانع ترقی و پیشرفت و رفاه و سعادتمندی هم نمیگردد.

در همین ایام اخیر در روزنامه «لاتربیون» منتسبه ژنو که روزنامه معتبر و کثیر الانتشاری است مقاله‌ای دیدم درباره منجمها ای که ادعای غیبکوئی دارند و از قرار معلوم بازارشان ساخت رواج است و رواج روزافزون دارد. مگر بسیاری از روزنامه‌ها و مجله‌های فرنگستان و حتی بعضی از مجله‌هایی که جنبه خصوصی علمی و فنی دارد مرتبأ در تحت عنوان «هورو-سکوب»^۳ مرتبأ (عموماً هفته یا ماهی یک بار) جدولی بچاپ نمیرسانند که وقایع و حوادثی را که در عرض آن هفته یا آن ماه در زندگانی ما بر حسب آنکه در چه برجی از بروج دوازده گانه بدنیا آمده‌ایم پیش خواهد آمد پیشکوئی میکنند (از لحاظ سلامتی و عشق و کار وغیره) واشخاص

بی شماری هم (حتی خود من) مرتباً آن جدولهارا میخوانیم و لو اعتقاد محکمی هم بدان نداشته باشیم .

مگر روزنامه های معتبر فرنگستان در آغاز هر سال نوی از زبان غیب گویان و منجمین^۳ و ستاره شناسان و قایع وحوادث مهم سال آینده را درستونهای خود با آب و تاب هرچه تمامتر مندرج نمیدارند . ۳۰ روزنامه نامبرده در فوق یعنی « لاتریبون » در پایان مقاله خود در باب غیبگوئی اختر شناسان صورتی از کتابهای داده است که اخیراً درباره « آسترولوگی » و اختر شناسی غیبگویان انتشار یافته و شش کتابی را که بزبان فرانسه به چاپ رسیده و نسبه « حایز اهمیت بیشتری است نام برده است و هر شش از جانب ناشرین معتبر و بنام مانتد « هاشت » و « مرکور فرانسه » و « فایارد » بطبع رسیده است .

حالا امیدوارم باز کسانی که این سطور را میخوانند^۴ نگویند فلاپی کهنه پرست و بند و اسیر خرافات و هوادار همین موهومات و اباطیل است . راقم این سطور در کتاب « صحرای محشر » زیر آب بسیاری ازین معتقدات را زده است و هر گز از این امامزاده ها معجز و کرامتی ندیده است که طرفدار آن شده باشد ولی میگوید که همین چیز هاست که « فولکلور » هر قومی را تشکیل میدهد و نویسنده گان و شعراء و نمایشنامه نویسان و داستانسرایانی باید آنها در آثار خود نشان بدهند تا مردم بخواهند و کم کم در تحت تأثیر و نفس آنها چشم و گوششان بازشود و قوه تمیز شان تیز گردد و آنچه را ناپسند و زیان آمیز است دور بیندازند و شاید عاقبت روزی بر سر که حق جای باطل را بگیرد (گرچه عموماً باطل تازه ای جای باطل کهنه را میگیرد و بقول حافظ عمر نوع بشر به سودای بتان میگذرد) .

بر گردیم بداستان « ماه بانو ». داستانی است بنایت دلفریب و عبرت انگیز .

از هنر و قدرت آقای وجданی گرچه هر قدر بگوئیم باز کم گفته ایم . خداوند بنویسنده آن توفیق و دماغ و مجال عطا فرماید تا نظایر آنرا بسیار بنویسد .

همه حق دارند که چشم براه داستانهای دیگری بقلم کم نظر نویسنده باشند وارد تمند خالص و خلس آقای وجدانی نیز امیدوار است که ایشان به بهانه اینکه

شب رفت و حدیث ما بیایان نرسید شب را چه کنه حدیث (یاقصه) مابود دراز تا میتوانند داستانهای خود را مفصل تر بر روی کاغذ بیاورند و یقین قطعی داشته باشند که لذت روحی رسانند ثواب بزرگی است و اجر جمیل دارد .

هچله اد بی یغما ها هیا نه

مؤسس و مدیر : حبیب یغمائی

دفتر مجله : طهران - شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام

تلفون : دفتر مجله ۷۷۵۳۳۸ - ۳۰۵۳۴۴

اشتراک : سالیانه سی تومان . خارجه سه لیره . تک شماره سه تومان .

یادی از سری

سال‌هاییکه در دوره اول دیپرستان تحصیل میکردم ، در منزل یکی از اقوام با شخصی نایینا برخوردم که بعدها وی را با مرحوم پدرم نیز آشنا و دوست یافتم. و درفت و آمدی که گاه و بیگاه با پدرم داشت علاوه بر معاشرت و مصاحبت هر زمان که فرستی دست میداد توسط پدرم برایش کتاب و یاروزنامه خوانده میشد . روزی از هویتش جویاشد ، پدرم اظهار داشت که مشارالیه سری شاعر نایینای قاینی است ، باقتضای سن و سال تصور کردم که هر کس کور باشد شاعر و یا هر شاعری کور است .

بعداً نیز جسته و گریخته می‌دیدم که دیگران هم از خواندن کتاب و مجله برای وی مضايقه و امتناعی ندارند. از دیدار اولیه سه چهار سال گذشت و یک شب که درس کمتری داشتم و سری در منزل ما بود، پدرم فرمود برایش کتاب بخوانم امر پدر را اطاعت نمودم و نتیجه این شد که از آن تاریخ ببعده ، در چنین موقعی کتابخوانی بمن محل گردد و عندالزروم اشعار جدیدی را که می‌سرود یادداشت میکردم . این تماس تقریباً نزدیک و مصاحبت بعداً بیشتر و گرمترا با همین کیفیت چندین سال ادامه یافت و موجب شد که علاوه بر آشنائی با بعضی خصوصیات و اخلاق آفرحوم ، از معاشرت و محضرش توشه برگیرم و کسب فیض نمایم و خوشوقم که چنین امکانی دست داد تا بتوانم پس از گذشت سیزده سال و چندماه از تاریخ مرگش ، از این شاعر نایینای روشنل یادی بنمایم.

بدیع الزمان سری بسال ۱۲۷۹ هجری شمسی نایینا در قاین از مادرزاده شد . وی از سادات عالی نسب و جلیل القدر قاین است و همانطور که خود در قطعه سنگ مزارش (مندرج در شماره بهم سال ششم مجله گرامی یغما) گفته ، نسبت او به سیزده پشت بسید محمد نوربخش عارف بزرگ و معروف که در ری مدفون است، میرسد . وی در سه سالگی از مادر یتیم شد و قسمتی از دوره جوانی خود را زیر نظر پدرش سید محمد ولی نوربخش گذرانید ، و در این دوره اشعاری سرود که باعث شهرتش در قاین گردید ، اما بعد از مدتی بنابجهات و عمل خانوادگی به بیرون گوار و فرهنگ گستر جناب آقای علم وزیر محترم فعلی دربار شاهنشاهی (امیر محمد ابراهیم خان علم پدر بزرگوار و فرهنگ گستر جناب آقای علم وزیر محترم فعلی دربار شاهنشاهی) در این شهر سکونت اختیار نمود و در کسب کمال کوشید، و اشعار بسیاری در این دوره از زندگانی خود سرود . وی شاعری حساس و صریح اللهجه و حاضرالذهن بود. درسی و هفت سالگی بشغل سامعه نیز دچار گردید و تقریباً قوه شنواری را از دست بداد . در دوستی و دشمنی پا بر جا و راسخ و استوار بود. طبعش روان و درس و دنرباعی و ماده تاریخ مخصوصاً مهارت داشت. (ماده تاریخ هائیکه برای بزرگان این مرزو بوم سروده و بر جای گذاشته است شاهد این مدعای است) در خواندن

اشعار چنان مهابت و صلابتی بکار میبرد که شنونده دچار تعجب و شگفتی میشد . معتقد بود که خواندن شعر از سرودنش ساده‌تر و آسانتر نیست :

خواندن شعر از سرودن آن نیست آسانتر ای برادر جان
این نصیحت بگوش جان بشنو زین زمینگیر بی سرو سامان ...
گاهی از شعر و شاعری بیزار و عدم تمايل و رضایت خودرا ابراز میکرد .
... از فراغی فاقیه است چه سود مر ترا وز تنگیش چه زیان ؟
شعر شوم است و شاعران بومند بوم را جاکجاست جزویران ؟

از میان شعرای عصر حاضر باستانیهار وايرج میرزا عشق میورزید و همیشه آرزو میکرد که پس از مرگ در جوار آن بزرگواران دفن شود ، و قنی باو گفته میشد که رسیدن باين آرزو مشکل نیست ، قاطعاً نه میفرمود : غیرممکن و محال است ، اما دیدیم که دست روزگار وی را با آرزوی بزرگش نائل کرد و در مقبره ظهیرالدوله مدفون ش ساخت .
به مجلة یغما ارادت فراوان داشت و آخر هر ماه بی‌صبرانه و مشتاقانه منتظر وصول ینعما بود .

مراقب وفاداری و فدویتش به دانشمند گرامی جناب آقای فرزان بحدی بود که در بسیاری از اشعار حود به تناسب این مطلب را ظاهر ساخته است :

... گه از جدائی فرزان بسان مری اعمی

درای وار بهر شهر و هر دیار بنالم
به سبب محروم بودن از دوقوه بسبارهم (بینائی و شنوائی) دارای حافظه‌ای فوق العاده
قوی بود و علاوه بر اشعار خویش اشعار بیشماری نیز از شعرای متقدم و متاخر بخاطر داشت
که باعث اعجاب و شگفتی و حاکی از ذوق و شور بسیاری بود ،
دارم سر کی ، چه سر ؟ سری سودائی در سینه دلی ، چه دل ؟ دلی شیدائی
مفتون بقی ، چه بت ؟ بتی کز دو لیش خواهم چه ؟ دوبوسه ، کی ؟ شب تنهائی
به تاریخ ولغت و موسیقی و شعر علاقه وصف ناپذیر خودرا ابراز میکرد . در این مورد
گوید :

خوش توان زیست در این دیر خراب	هفت چیز از بجهان دست دهد
شعر و موسیقی و تاریخ و لغت	وقت خوش ، کیسه پرس ، باده ناب
در صنعت الزام چهار لغت : سنیاق ، سماق ، آسیا و ساطور گوید :	
سنیاق مزن بموی ای ساده عروس	کاین چرخ فلك سماق رویست و عبوس
نی آرد بری ز آسیا یش نه سبوش	ساطور خوری زدستش ، افسوس ، افسوس
ایضا در مورد لغات : ناودان ، پیل ، ارزن و انگشت گفته است :	
گر بام تو ناودانش اذ سیم و زرد است	ورپیل دمان بزیر ران تو در است
پیر خردت به نیم ارزن نخشد	ای آنکه دلت چو دست انگشتگر است
سری شاعری شوخ طبع و خوش مشرب بود و همیشه حکایات و روایات و اقوال و داستانهای مختلفی در این زمینه‌ها بیسان میکرد و مطابیات و هزلیات بسیاری بخاطر داشت .	

سری رباعی‌هائی نیز بله‌جهه بیرجندی دارد که برای نمونه چندتا ای آن نقل می‌گردد:

تو شاهینی و مو مورم گل مو
تو چش^(۲) داری و موکورم گل مو
ز دست قاینی یو فریاد دارم
بیخون فرزان که مو واپاد دارم
به پیش مو همنشینی دمو که^(۵)
نگویی برچه که خم‌گفت بروکه^(۶)
بیایم که مه تابو میایه
امیرزادی^(۷) مو از تهره میایه
مرحوم سری پس از یک بیماری تقریباً کوتاه در تهران بدرود حیات گفت (سال ۱۳۳۵) و همانطور که گذشت در گورستان ظهیرالدوله که منتهای آرزویش بود در کنار بهار و ایرج آرمید سالها پیش اشعار پراکنده وی بدستور جناب آقای علم وزیر معظم و محترم دربار شاهنشاهی جمع آوری و بمنتظور چاپ و انتشار بتهران ارسال گردیده است، اما گویا هنوز بچاپ نرسیده باشد. (رحمه الله عليه)

مجلهه یغهه - از مرحوم سری چند قطعه شعر در مجله چاپ شده و شرح احوالی ازاو نیز، بقلم مرحوم اورنگ، در شماره آذرماه ۱۳۳۲ به عنوان، نابینای روشن دل.

مرحوم سری مورد عنایت خاص جناب علم وزیر دروار شاهنشاهی بود چنان که اکنون صهبا هست و این سعادت شاعران بیرجندی راست. از دوست عزیز آقای فرزین ممنونیم که از این شاعر حساس یاد فرمودند.

-
- ۱- (برای چه، چرا) ۲- (چشم) ۳- (خوبی‌های) ۴- (را)
 ۵- (لحظه کمی) ۶- (برای اینکه) ۷- (امیرزاده منظور جناب آقای علم است)



من که خاک است کنون مأوايم

سریام سری نابینایم

وفیات معاصران

فوت سرگار آقا رحیمه‌الله

۱۳۸۹ هجری قمری



عالی ربانی، ابوالقاسم بن حاج زین-العابدین بن حاج محمد کریم خان کرمانی معروف به «سرگار آقا» پیشوای بزرگوار فرقهٔ شیخیه دو ساعت و نیم بعد از ظهر جمعه هفدهم رمضان المبارک [۷ = ۱۳۸۹] در مشهد مقدس به مرض قلبی در هفتاد و دو سالگی رخت از سرای فانی به جهان جاودانی بردا، و در حرم امام هشتم در پائین پای حضرت رضا (ع) مدفون گشت.

مرحوم ابوالقاسم خان سرگار آقا را فضایلی و معلوماتی عالی بود. در حدود بیست جلد تألیف دارد که از نظر انشاء فارسی و عربی بسیار لطیف و دقیق است از خوی و خاق و رفتار و گفتار و لطف سخن کمتر عدیل داشت. پاک

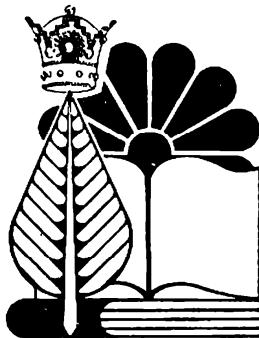
نهاد و نجیب و گشاده روی و مهربان بود. از هر گونه ناروائی‌ها بر کناری و بیزاری می‌جست، بدکسی را نمی‌خواست و بدکسی را نمی‌گفت. در کارهای خیر پیش قدم و راهنمای بود، یاری در ماندگان، دلچسپی مصیبت دیدگان، راهنمایی راه‌جوینندگان را از وظایف اصلی خودمی‌دانست.

«ستون خرد بود بالای او» به دل‌های صاحبدلان جای او

مرحوم «سرگار آقا» اوقات خود را همواره به عبادت و اذکار و تلاوت قرآن مجید و زیارت قبور ائمه و مطالعه و تألیف کتب می‌گذراند، و عنگام فراغت، در احیای موات و ایجاد قنوات و حفر چاه و آبادی اراضی و کشتزاران دستور و اقدام می‌فرمود، و از این راه وسائل زندگانی مادی را تأمین می‌کرد.

در بارهٔ عقاید شیخیه و احوال شیوخ این سلسله استاد اجل سید محمد علی جمالزاده شرحی مبسوط مرقوم داشته‌اند که در مجلد چهاردهم مجلهٔ یغما (سال ۱۳۴۰) چاپ شده، با تصاویر بزرگان این طایفه. شیخیه را در اصول و فروع بادیگر فرق مسلمانان اختلافی بارز نیست جز این که در تکریم و تعظیم ائمه شیعه مبالغه می‌کنند. در المنجد آمده:

شیخی او شیعیخیة : طائفه من الشیعیة فی فارس سمیت بهذا الاسم لتابعها الشیخ احمد بن ذین الدین الاحسانی تممتاز بتکریم الائمه الاثنی عشر.



امصارت بنیاد فرهنگ ایران

برای کتاب خوان و کتاب جویان :

همای و همایون

از

ابوالعطاء کمال الدین محمود بن علی بن محمد

خواجوی گرمانی

« خواجو » کرمانی از بزرگان شاعران این سرزمین است که در قرن هشتم می‌زیسته در عظمت وی همین بس که خواجه حافظ شیرازی درباره‌اش می‌فرماید :

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز غزل خواجو

غزلیات خواجو بسیار لطیف و با حال است و بعضی از آن‌ها با غزل‌های خوب حافظ پهلو به پهلو می‌زند چون این غزل :

پیش صاحب نظر ان ملک سلیمان باد است

بل که آن است سلیمان که ز ملک آزاد است

جز از غزلیات که در چند قسمت و به چند نام است ، خواجه‌را چندین مثنوی است :

« کمال نامه » ، « روضة‌الانوار » ، « گل و نوروز » ، « گوهر نامه » و « همای و همایون ». از کلیات خواجو نسخه‌هایی بسیار قدیم از عصر خود شاعر در دست است با این معنی که نسخه موجود در کتابخانه ملک سه سال پیش از مرگ شاعر یعنی در سال ۷۵۰ هجری کتابت شده ، و همچنین نسخی دیگر که در کتبخانه‌های لندن و لندن گرداد و طهران و مشهد و فرنهنگستان علوم ازبکستان و فرنهنگستان علوم شوری نگاهبانی می‌شود ، و این همه گنجی است بی‌بها !

از مشنوی‌های معروف « خواجو » داستان عشقی « همای و همایون » است که در لاهور و بمبئی بچاپ رسیده وهم این مشنوی است که اخیراً با قطع و چاپ و کاغذی مرغوب پس از مقابله با چند نسخه معتبر، و تصحیح دقیق به چاپ رسیده و چون دیگر کتاب‌های خوب و با ارزش این عصر از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران است با همکاری انسستیتوی ملل آسیائی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی و فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان شوروی . مدیر کل بنیاد فرهنگ ایران دکتر خانلری با غباراتی بسیار خودمانی و نکاتی بسیار لطیف مقدمه‌ای بر کتاب نوشته که گویا تر و لطیف تراز آن نمیتوان گفت . این جمله از آن مقدمه است : « آثار ادبی زبان فارسی میراث مشترک ایرانیان امروز و همه کشورهای دیگری است که هریک ، هم در پدید آوردن ، و هم در عزیز داشتن آنها دخیل و شریک بوده‌اند . آثار رود کی اگرچه از مردم سرزمینی بوده است که امروز تاجیکستان خوانده می‌شود متعلق به ایرانیان است .

شعر عنصری بلخی ، با آن که امروز بلخ جزء کشور افغانستان شمرده می‌شود ، به ایران و ایرانیان تعلق دارد ، در مقابل باید گفت که فردوسی طوسی و خاقانی شروانی و نظامی گنجوی ، و سعدی و حافظ شیرازی و خواجوی کرمانی و نظیری نیشابوری ، و ظهوری ترشیزی ، و صائب تبریزی ، و کلیم کاشانی و صدھا از این نامداران همانقدر که ایرانی‌اند تاجیک و افغانی‌اند و هندی و پاکستانی ... » حق همین است ادب و هنر مرز نمی‌شناشد زبان ادبی این سرزمین پهناور را به هر نام می‌خواهید بخوانید : پارسی ، تاجیکی ، دری ، افغانی ، ... و شاعران و بزرگان این منطقه را نیز به هر کشوری می‌خواهید منسوب دارید تاجیکی ، افغانی ، پاکستانی ، ایرانی ... مصحح دانشمند کتاب کمال عینی از سرزمین تاجیکستان یعنی هم شهری رود کی است . دل بستکی دانشمندی تاجیکی را به شاعری کرمانی چه نام و عنوان باید داد ، جز پیوستگی معنوی ؟ این دانشمند محترم سال‌ها عمر عزیز را صرف استقصاء و گنجلاوی و عکس برداری آثار خواجو و تصفح و تحقیق و تصحیح فرموده تا نسخه‌ای نفیس و دقیق باهل ادب اهدا کرده است . از آن جناب امتنان داریم و از بنیاد فرهنگ ایران امتنانی دیگر که دانشمندان هم‌زبان را از تاجیک و افغان و دیگر نقاط در احیای مأثر زبانی که از همگان است برمی‌انگیزد و تحسین و تشویق می‌فرماید .

مشنوی همای و همایون اشعاری استوار و لطیف دارد که نمونه‌ای از آن برای درج انتخاب شده بود اما بهتر این است که خوانندگان ، کتاب را بیانند و از سرتا بن‌بخوانند . خواجو این مشنوی را در سی سالگی ساخته و کم شاغری است که در این سن اشعاری بدین پختگی و پرمغزی بتواند گفت :

که اکنون ز دور سپهری که گشت
سه ده سال از عمر من در گذشت
دونکته را در خور یادآوری می‌داند :

در یک مورد تصور می‌رود حاشیه بر متن مرجع باشد :

فروزنده شمسه خاوری فرازندۀ طاق نیلوفری (ص ۱)

که مصحح فرازنده را در حاشیه نقل و در متن بر ازندۀ را انتخاب فرموده است . دیگر اشتباهی است در این بیت که پادشاهی بجای پادشاهی آمده ص ۳ س ۱۲۰

گدايان گهی پادشاهي کنند که از پادشاهان گدائی کنند در بیت ۱۳ صفحه ۹ نیز تصور می‌رود هنگر درست باشد بجای هنگر در آن هول هنگر توام دست گیر که نبود برون از توام دستگیر و ظاهراً این سه مورد اشتباهات مطبعی است.

از جناب کمال عینی استدعا و التماس است که همزبانان ایرانی را از این گونه تحقیقات بازهم بهره رسانند و در احیای نام بزرگان ادب برجهان ادب منت گذارند. بهای کتاب ۱۵ تومان است و ارزان است.

یادنامه تو مانیان

تو مانیان شاعر بزرگ ارمنی است که در ۱۸۶۹ می‌سیحی تولد یافته و در سال ۱۹۲۳ به جهان دیگر شده است. به مناسبت یکصدمین سال تولد وی برادران طوماسیان نمونه‌ای از اشعار وی را که به فارسی ترجمه شده انتشار داده‌اند. ترجمة اشعار به وسیله دو تن شاعر فامبردار و با ذوق ایران «سایه» و «نادرپور» انجام پذیرفته. بنده بادیبات ارمنی هیچ‌آشنا نیستم اما ترجمة نادرپور و سایه در نهایت زیبائی و شیوازی است، کلمات مناسب و لطیف، و ترکیب عبارات شایسته و عالی، و آهنگ‌گیرا و بیدار کننده است. چنین می‌نماید که اصل شعر ارمنی بسیار خوب است که ترجمه‌اش بدین خوبی از کار درآمده.

یکی از قطعات کتاب داستان پروانه است که از لطف ورق واندیشه قطعات پوشکین را به خاطر می‌آورد. «دژتموک» نیز بسیار عالی است، و چنان که شاعر اشاره کرده، رشاہنامه فردوسی چونین داستانی نیست مگر در پادشاهی شاپور ذوالاكتاف آن هم نه به مضمونی که شاعر یاد کرده است.

چاپ و گاغذ کتاب در نهایت زیبائی است و تصاویر دنگین آن بر ارزش کتاب می‌افزاید مخصوصاً تصویر صفحه ۱۷ و اما تصویر صفحه ۵۴ که دژبانورا از بام با سرفرومی افکنند، جامه بدان‌سان به پیکر چسبان نیست. تا نظر نقاشان چه باشد چه بنده را از نقاشی هیچ سرداشتی نیست. «بنیاد ادبی برادران طوماسیان» در نظردارد که آثار ادبی بزرگان ارمنی را به معین روش انتشار دهد. هیچ‌گونه اقدامی در نزدیکی ویگانگی اقلیت کشوری بدین پایه با ارزش و مؤثر نیست. توفیق این بنیاد نورا از خداوند تعالی مسئلت دارد.

راهنمای مجله‌های ایران

از انتشارات بسیار مفید وارجمند وزارت علوم و آموزش عالی است. در این مجموعه نام و نشان همه مجلاتی که امروزه در ایران منتشر می‌شود فراهم آمده است. و از نظر تاریخ فرهنگ ایران بسیار لازم است، چنان که از فهرستی که مجله کاوه در نیم قرن قبل در این باره تنظیم فرموده استفاده‌ها می‌توان برد. خوب است چونین فهرستی درباره روزنامه‌ها نیز مرتب شود.

درباره مجله یعنما خوب بود این توضیح را مرقوم می‌داشتند: «واما نده ترین، و مسکین ترین، مجله ادبی ایران»

نشریات سازمان مرکزی تعاون کشور

سازمان مرکزی تعاون کشور به فرمان شاهنشاه تحت نظر آقای نخست وزیر از ۲۳ اردیبهشت شروع به کار کرده و در این مدت کوتاه موقتی هائی بدست آورده که از جمله انتشار ۳۱ جلد کتاب در رشته های مختلف است که چند جلد اخیر آن به دفتر مجله یافما رسیده است. این نشریات که متناسب موضوعات سودمند و از جهت چاپ و نفاست نیز شایان توجه است عبارتند از: تعاون در دنیا کنونی (شماره ۲۵)، اصول تعاون در دنیا معاصر (شماره ۲۶)، وسائل سمعی و بصری در آموزش تعاون (۲۷)، بیمه تعاونی (۲۸)، گزارشی درباره اصول تعاون (۲۹)، مدیریت در شرکت های تعاونی (۳۰)، مالکیت املاک مزروعی و تعاون (۳۱). یادآوری این نکته بجاست که در این کتاب ها کمترین اشتباه مطبعی نیست که متصدی تصحیح کمال اجتماعی است و او در فن تصحیح به حد کمال است.

ولی عهدی در ایران باستان

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر. بمناسبت جشن فرهنگ و هنر در آبان ماه ۱۳۴۸ - با چاپ و کاغذ مرغوب - از علی قلی اعتماد مقدم.

شاه و هرم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - از علی قلی اعتماد مقدم . با چاپ و کاغذ عالی.

نامه آستان قدس

شماره ۳۱ مسلسل بر مقالات با ارزش تاریخی به کوشش تقدیم . در ۱۴۰ صفحه بقطع مجله یافما.

سفر نامه گاروی

از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر آذر باستان شرقی (بمناسبت جشن فرهنگ و هنر). گاروی ایتالیایی در او اخر صفویه با ایران آمد و مشاهدات خود را که خواندنی است تأثیف کرده . دونفر از استادان طراز اول ایران (دکتر عباس نجفی، عبدالعلی کارنگ) این سفر نامه را به فارسی فصیح ترجمه کرده اند (بها تعیین نشده است).

هجدهمین پژوهشی های تاریخی

شماره ۲ و ۳ این نشریه در یک مجلد است. و متناسبین مطالب و نقشه ها و تصاویر رنگی و نامه ها و خطوط و کتیبه ها و خاتمه های سلاطین صفوی و فرمان های شاهان، که همه خواندنی و دیدنی است .

عارفی از خراسان

در احوال عارف بزرگوار ابوسعید ابوالخیر به تحقیق استاد اجل دکتر غلامحسین یوسفی در ۶۰ صفحه با کاغذ و چاپ عالی.

اهیور روشن ضعیف

دراحوال عنصرالمعالی کیکاوس از پادشاهان آل زیار مؤلف قابوس نامه تحقیق استاد بزرگوار دکتر غلامحسین یوسفی با کاغذ و چاپ عالی.

تاج و قحط

از انتشارات وزارت فرهنگ وهنر به مناسبت جشن فرهنگ وهنر تحقیق صادق کیامعاون وزارت فرهنگ وهنر با چاپ و کاغذ بسیار عالی.

لاله راغدار

به منظور وجه استعمال کلمه «لاله» در ادب فارسی و ترکی ترجمه احمد احمدی استاد ادبیات فارسی در مشهد.

منتخبد المجمع شهیس قیس رازی

به تصحیح آقای دکتر ناصرالدین شاهحسینی استاد و معاون دانشکده ادبیات در ۹۶ صفحه . این کتاب که بامانی لغات و توضیحات تهیه شده برای دانشجویان دیبرستانها و دانشکده ادبیات مفید است.

اطلس چیز افیائی سحاب

مرحوم ابوالقاسم سحاب از بزرگان ادب ایران و از مؤلفین بلندپایه بود که در زندگی قدرش را نمی‌شناختیم . مهندس محمد رضا سحاب فرزند اوست و فرزندی ارجمند زیرا در علومی وقت صرف می‌کند که برای همگان ارزش دارد، یعنی تاکنون بیش از شصده نوع نقشه جغرافیائی انتشار داده که ایران را از هر جهت به جهانیان می‌شناساند. تهیه نقشه جغرافیائی ایران که برای ممالک جهان حدود و تغور آن سند رسمی شمرده می‌شود از دشوارترین کارهای است که اطلاعاتی دقیق و کنجدکاوی‌هایی باریک می‌خواهد. مهندس سحاب اطلس سحاب افیائی ایران را نیز بادقت بسیار و اضافات و توضیحاتی که مورد نیاز همگان است به طبع رسانده. کتابی است بسیار مفید و بسیار ارجمند . توفیق استاد محترم را از خداوند خواستار است.

انگلکاس او خماع اجتماعی

در آثار رشید الدین فضل الله

نیز از تالیفات و تحقیقات دکتر غلامحسین یوسفی استاد ادبیات دانشگاه مشهد است تحقیقاتی بسیار دقیق .

اور مقان ادب

نمونه اشعار چهل و چند تن از شاعران آذربایجان شرقی (اعضاء انجمن ادبی شهریار) که همه ابیات آن خوب است و به سبک متقدمین . از انتشارات فرهنگ وهنر آذربایجان شرقی .

یادنامه ایرانی مینور هنگی

این کتاب از انتشارات دانشگاه امیرکبیر است مشتمل بردوازده مقاله تحقیقی و تاریخی که بیاد بود مرحوم مینور هنگی دوازده تن از فضلای ایران نوشته‌اند هر مقاله‌ای در موضوعی، تنها مقاله استاد مجتبی مینوی به عنوان «در رثای مینور هنگی» مربوط بهحوال آن مرحوم است. مجتبی مینوی واپس از انتشار در چاپ این کتاب اهتمام ورزیده‌اند و مسلم است کتابی را که دو تن از متخصصان فن انتشار دهنند تاچه‌پایه استوار و زیبا و بامفر است. درحال مینور هنگی مقاله‌ای دقیق با تصاویر از تیمسار سپهبد جهانبانی در صفحه ۱۶۰ و ۱۶۱ دو مقاله دیگر از استاد مینوی و استاد جمال‌الزاده سال ۹۹۰۶ در صفحه ۱۳۴۵ درج شده است.

هنر از تکرار آثار تاریخی «می‌ترسم»

از انتشارات مجله یغما - بقطع جیبی - به پنج ریال

استاد عبدالرحمن فرامرزی در پاسخ نامه آقای دکتر جمشید کلیمی در موضوع تاریخ سرزمین فلسطین مقاله‌ای نوشت که در شماره مهرماه ۱۳۴۸ بچاپ رسید، و چون خواستار و خواننده بسیار یافت به ناگزیر در یک هفته سه بار تجدید چاپ شد. مطالعه این مقاله به هر ایرانی خواه مسلمان و خواه کلیمی توصیه می‌شود.

تذکره مخزن الفرائیب

از انتشارات دانشگاه پنجاب - با اهتمام استاد محمد باقر

این تذکره تألیف شیخ احمد خان هاشمی سندیلوی است مشتمل بر شرح احوال و نمونه اشعار ۳۱۴۸ شاعر فارسی زبان. کتابی است بسیار خوب و تذکره‌ای بسیار معبر، با چاپی بسیار عالی، و کاغذی بسیار مرغوب، و تجلیلی بسیار زیبا. با استاد بزرگوار محمد باقر رئیس دانشمندگروه فارسی زبان دانشگاه پنجاب تبریز باید گفت و ازوی باید سپاس داشت که چنین آثاری را بدین زیبائی می‌آراید، و مقدمه‌ای بدین استواری و لطف به فارسی و انگلیسی به کتاب می‌افزاید و در معرض مطالعه و استفاده فارسی زبانان جهان می‌گذارد. تذکره مخزن الفرائیب در چند جلد است و موجب اندوه است که تنها یک جلد آن به مجله یعنی اهدا شده. بهای کتاب نامعلوم است.

هدایا لافاضل

از انتشارات دانشگاه پنجاب - به اهتمام استاد محمد باقر

به سرمایه اعانت اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه ایران

فرهنگی است به زبان فارسی تألیف اللہداد فیضی سر هندی مؤلف به سال ۱۰۰ هجری. با چاپ و کاغذ و تجلیل بسیار عالی. این فرنگ اصیل قویم در پنج مجلد است که فقط مجلد دوم

وسوم بدقترمجله ی فمارسیده، وازاین روی اندوهی عظیم است. توضیحات و شواهدی که در ذیل صفحات، جناب استاد محمد باقر دانشمند اجل افروده اند ارزشی خاص بدان بخشیده است. به عموم اهل ادب توصیه می شود که این نسخه نفیس را بdest آورند.

مقالات هنرمند

**از انتشارات دانشگاه پنجاب (لاهور) – باهتمام وزیرالحسن عابدی – با مقدمه
جناب پروفسور حمیداحمدخان رئیس دانشگاه پنجاب به مناسبت تاجگذاری
اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه و علیا حضرت شهبانو**

در این کتاب که در دو مجلد است مقالاتی که در این زبان و ادب فارسی در مجله دانشکده خاورشناسی دانشکده پنجاب لاهور از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ میلادی نوشته شده؛ فراهم آمده است. انتخاب کننده مقالات و ناشر کتاب استاد وزیرالحسن عابدی است، همان عابدی شاعر ادیب نجیب و خوش صحبت که دانشگاه طهران را پایا بان بردا و در چند سال توافقش در ایران با شاعران و ادبیان انس و آمیزش داشت خداوند تعالی سلامت و سعادت به وی عطا کناد که چونین یادگارها از خود بگذارد.

واعق و عذرای عنصری

**با مقدمه و تصحیح مرحوم علامه دکتر مولوی محمد شفیع اعلیٰ الله مقامه
به اهتمام وسعتی احمدربانی فرزند آن مرحوم. به سرماهیه اعانه اعلیٰ حضرت
همایون شاهنشاه ایران**

مرحوم علامه دکتر محمد شفیع رئیس ساقمه دائرۃ المعارف اسلامی اردو در دانشگاه پنجاب از بزرگان محققان و دانشمندان خاورمیانه و از افتخارات کشور عزیز پاکستان بود. در سال ۱۳۳۲ آن مرحوم به ریاست هیئتی از دانشمندان و شاعران پاکستان به ایران آمد. شرح مسافرت او و همراهانش و تصویر آنان در شماره تیرماه ۱۳۳۲ به اجمال در مجله یعنی درج شده. در پایان متنوی که حبیب یغمائی به افتخار ورود این دانشمندان به ایران ساخته و در محضر آنان خوانده نسبت به علامه محمد شفیع بدین گونه اظهار ادب واردات شده است:

هان «حبیب» از سخن زبان در کش	تو سن بحث را عنان در کش
خاصه در محضر حکیم اجل	منبع فیض عالمان ملل
ادب آموز اوستاد همه	مرشد و مرجع و مراد همه
به «محمد شفیع» ختم کلام	شد و این نام هست خیر ختم

مرحوم علامه محمد شفیع را بیش از هفتاد تألیف تحقیقی و ادبی است که همه را ارزش و اعتباری جهانی است و همه این تألیفات جز پنج شش کتاب در زمان حیوتش چاپ شده است. از کتاب هایی که مولوی محمد شفیع کشف و تصحیح کرده و بعداز او فرزندش بچاپ رسانده متنوی و افق و عذرای عنصری است به بحر متقارب.

می‌دانیم داستان و امق‌وعذرا به نظم عنصری بكلی مفهود است و در تذکره‌ها جز نامی، و در فرهنگ‌ها جز چندیتی از آن نیست. مرحوم محمد شفیع کتابی کهنه را بdest آورد و جلد آن را که اوراقی بهم چسبیده بوده از هم گستته و در یافته است که این اوراق از منظمه و امق‌وعذرا عنصری است. آن گاه با تأمل و دقت بسیار این اشعار را منظم فرموده و با ابیاتی که در فرهنگ‌هاست سنجیده و نسخه‌ای از امق‌عدرا عنصری بدست داده است. شرح این همه دنچ و دقت با گراور عین اوراق و تحقیقات بدیعه دیگر را باید در کتاب مزبور دید. البته این اوراق قسمتی و نمونه‌ای از امق‌عدرا عنصری است و باید با تقدیر بود که مگر نسخه‌ای با تفاوت پیدا شود (چنان‌که این نسخه پیدا شد) اما همین مقدار بسیار ارجمند است و از نظر تاریخ ادب ارزشی برای آن نمیتوان تعیین کرد.

ابیاتی که مرحوم محمد شفیع از عنصری یافته و به نظم فرموده ۵۱۵ بیت است. به بحر متقارب است. استوار و محکم است، چون دیگر اشعار عنصری از این گونه:

<p>یکی شاه دید از در تاج و گه تو گفتی تهی ماند جان شان زهوش بر آید به مفر آتش مهر تیز بدین روی و بالا و این رنگ و بوی بیا گاه ما را ذ حال و سبب غريبم یکی خسته دل من جوان... شمار پرستندگان گيردم به نیک اختر از خاک برداردم</p>	<p>همی کرد عذرا به امق نگه دل هر دو برنا برآمد بجوش ز دیدار خیزد همه رستخیز چنین گفت عذرا که ای خوب روی یکی تو مرا باز گوی از نسب بدو گفت کای بانوی بانوان مگر شاه فرخنده پیذیردم داستان و امق و عذرا ریشه واصل یونانی دارد و به طبع ایرانیانی که به شاهنامه و پهلوانان شاهنامه مأ نوس‌اند خوش نمی‌آید، ولی اشعار عنصری استادانه و لطیف است.</p>
--	--

همه پارسی زبانان جهان خاصه ایرانیان باید از مرحوم دکتر محمد شفیع ممنون باشند و نیز از دانشگاه پنجاب که این میراث ادبی مشترک را فراموش آورده‌اند و انتشار داده‌اند. اگر از مشترکین مجله یقما ده نفر این کتاب را بخواهند از پاکستان خواهیم خواست. بهای آن معلوم نشده، ظاهراً در حدود بیست تومان باید باشد.

* * *

نظیر داستان یافتن و امق و عذرا، برای استاد مجتبی مینوی در لندن اتفاق افتاده استاد مینوی نیز جلد کتابی را در موزه بریتانی گران یافته و آن را شکافته و بر گهه‌ائی از نسخه خطی گر شاسب نامه در آن دیده که آن بر گها را در سال ۱۳۱۳ برای بندۀ فرستاد. بندۀ پس از استفاده آن اوراق را به کتابخانه ملی اهدا کرد. این اوراق بسیار قدیم است و هیچ دور نیست به خط خود اسدی شاعر باشد. مشخصات اوراق را اکنون در نظر ندارم باید به کتابخانه درفت و دید.

انتشارات جدید مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .

از : گروه تنظیم مدارک و اسناد مؤسسه

۶۳

از : دکترا براهیم رشید پور ارتباط جمعی و رشد ملی

۶۴

از : رمون آرن جامعه شناسی کشورهای صنعتی
ترجمه : دکتر رضا علومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت از : ادوارد راجرز
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه

* * * * *

اطلس شهر تهران بزبان فارسی از گروه جامعه شناسی
اطلس شهر تهران بزبان فرانسوی مؤسسه

* * *

مرکز فروش : کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی های معتبر



شرکت سهامی بیمه هلی
خیابان شاهزاده - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر = آتش سوزی = بارگزی = حوادث = اتو مبیل و غیره

نشانی نهایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۳۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۰۸۰-۶۹۰۸۰-۳۹۳۱۲
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹ ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهکلديان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۶
مقابل شعبه پست تلفن ۰۹۰۰۴

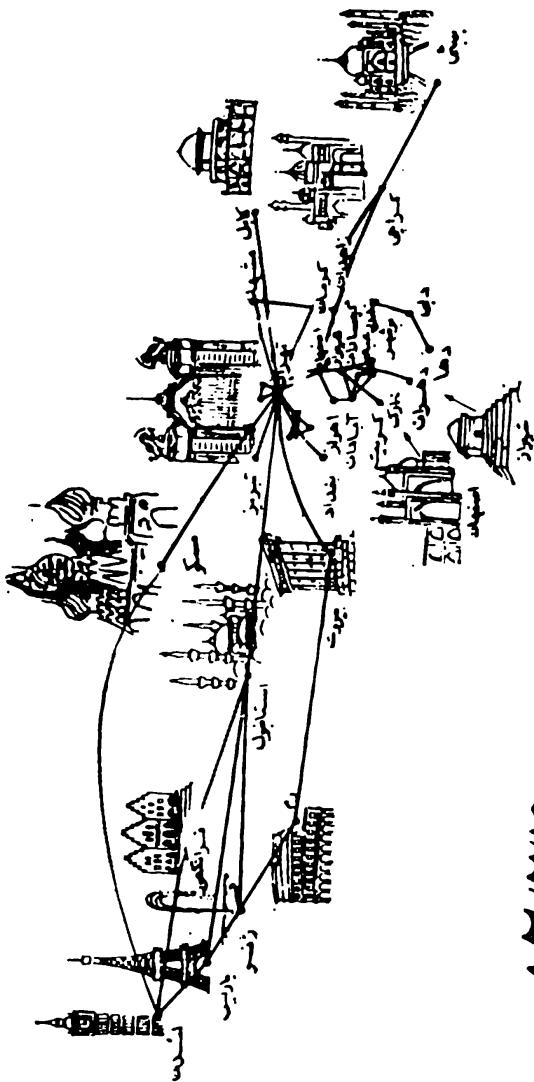
دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
سرای زند	شیراز	‘ ‘ ‘
فلکه ۲۴ متری	اهواز	‘ ‘ ‘
خیابان شاه	رشت	‘ ‘ ‘
تلفن ۶۲۲۲۷۷	آقای هانری شمعون	تهران
۶۱۳۲۳۲	لطفالله کمالی	‘
۶۰۲۹۹	رسنم خردی	‘

بی‌اردو^پ سوسائٹی ایمیل ایران

بساعت پرواز روزانہ

۳۲/۳۲

سوسائٹی ایمیل ایران مہا۔



با ز هم نر پروازهای بین‌المللی ہو ایمانی
ملی ایران افزوده شد ۹ پرواز در هفتہ از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۴۷
از آنون، اصفهان و شوشراز مستقیماً به اروپا پرواز کیا

ایرانول البرز

H·D

برای موتورهای

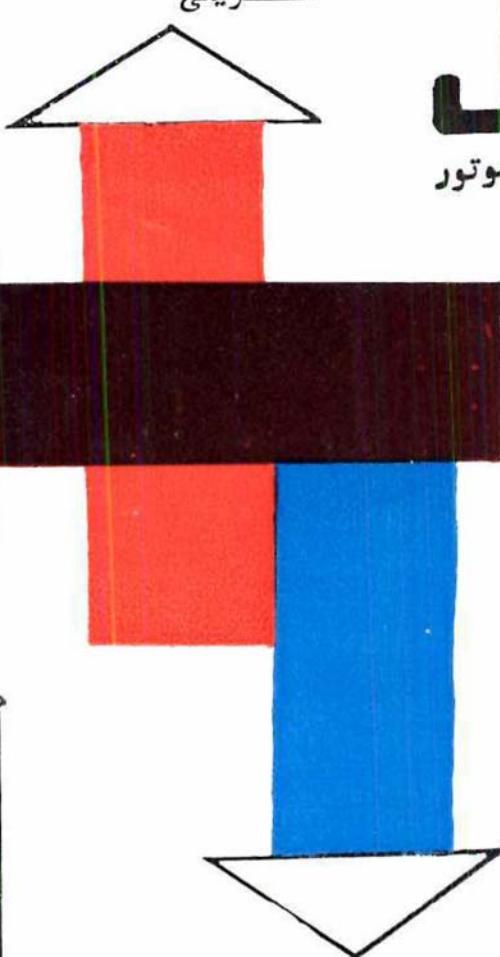
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیرسوپر شارژ



ایرانول الوم

مرغوب برای دیزلهای
غیرسوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی